

نقد  
اقتصاد سیاسی

## انقلاب یتیم: معنای اکتبر ۱۹۱۷



الکس کالینیکوس

ترجمه‌ی بهرنگ نجمی

نقد اقتصاد سیاسی

آذرماه ۱۳۹۶

یادداشت مترجم: الکس کالینیکوس بی گمان یکی از فرهیخته‌ترین مارکسیست‌های زمانه‌ی ماست؛ خواه با دیدگاه‌های او موافق باشیم خواه نه. کتاب‌ها و جستارهای بسیاری که تاکنون از او منتشر شده‌اند (که برخی از آن‌ها به فارسی نیز برگردانده شده‌اند)، همگی گواه گستره‌ی دانش و اشراف او بر برخی از مهم‌ترین چالش‌های پیشروی نظریه‌ی مارکسیستی است. او به گرایشی از سنت تروتسکیستی تعلق دارد که عروج استالینسم در روسیه‌ی پس از انقلاب را با برآمدن سرمایه‌داری دولتی در این کشور هم‌سان می‌انگارد. ناگفته پیداست که این بحثی است بسیار مجادله‌انگیز و درازدامن، که حتا اشارتی مختصر به آن در تنگنای این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد. اما گفتنی است که او خود در کتاب *رمزگشایی سرمایه؛ سرمایه‌ی مارکس و سرنوشت‌اش\** مناسبات تولید سرمایه‌داری را شامل دو جدایی به‌هم پیوسته می‌خواند: نخست، جدایی تولیدکنندگان از یک‌دیگر در قالب واحدهای مستقل و تخصصی، و در همان‌حال لازم‌وملزم هم، که از راه مبادله‌ی فرآورده‌های خود در بازار به‌طور متقابل برهم تأثیر می‌گذارند؛ دوم، جدایی تولیدکنندگان مستقیم از صاحبان وسایل تولید، که بر تبدیل نیروی کار به کالا دلالت دارد. حال آن‌که، گرچه می‌توان شوروی (و جامعه‌های نوع شوروی) را نظام‌هایی ایدئولوژیک و تمامیت‌خواه، مبتنی بر بهره‌کشی (در معنای فقدان کنترل تولیدکنندگان مستقیم ثروت بر فرآیند تولید و چگونگی مصرف و تخصیص مازاد تولید)، تبعیض و ازخودبیگانگی صورت‌بندی کرد؛ اما تاکنون هیچ مارکسیست جدی یا پژوهش‌گر صاحب‌نامی مدعی وجود واحدهای مستقل تولید که به‌میانجی بازار وارد تعامل با یک‌دیگر شوند؛ یا به‌دیگر سخن، وجود سرمایه‌های بسیار، و لاجرم رقابت میان آن‌ها، در نظام شوروی نشده است، که بر بنیاد مالکیت دولتی فراگیر و برنامه‌ریزی مرکزی و دستوری اقتصاد سامان یافته بود. سرمایه‌داری نامیدن یا ننامیدن جامعه‌های نوع شوروی به‌هیچ‌رو بحثی ملائق‌تی نیست. مسأله این است که اگر شما گربه را سگ بنامید، آن‌گاه در شناخت سگ دچار مشکل می‌شوید. اگر جامعه‌های نوع شوروی را سرمایه‌داری بنامید، آن‌گاه در شناخت سرشت و سازوکارهای راستین سرمایه‌داری دچار مشکل می‌شوید؛ به‌همان‌سان که وقتی سیاست‌های اقتصادی عوامانه و شبه‌فاشیستی فلان دولت‌مرد جهان‌سومی را با گشاده‌دستی نولیبرالی می‌خوانیم، آن‌گاه در شناخت نولیبرالیسم دچار مشکل خواهیم شد؛ و یا، در بهترین حالت، ناگزیریم هم‌چون کالینیکوس با تناقض پیش‌گفته سرکنیم.

\* Alex Callinicos, *Deciphering Capital: Marx's Capital and its destiny*, London 2014, pp. 175-6.

بسیاری از انقلاب‌های عصر مدرن هم‌چنان جشن گرفته می‌شوند. چنان‌که، به‌مثل، انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، که روزهای ملی خود را دارند (به‌ترتیب روزهای ۴ و ۱۴ ژوئیه)؛ خیزش عید پاک ایرلندی‌ها، که سال گذشته جشن صدمین سال‌گشت آن با شکوه و جلال (ولو ریاکارانه) برپا شد؛ و انقلاب چین ۱۹۴۹، که فرمان‌روایی حزب کمونیست و مشروعیت آن را میسر ساخت.<sup>(۱)</sup> اما انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بی‌صاحب است. صدمین سال آن با بزرگ‌داشت اندکی همراه است؛ و سن‌ام اجازه می‌دهد که به‌یاد آورم این به‌طرز چشم‌گیری با پنجاهمین سال‌گشت این رخداد در ۱۹۶۷ متفاوت است. حتا در غرب، اهمیت این انقلاب، چونان رویدادی تاریخی - جهانی، به‌اکراه مورد تصدیق بود.

پنجاهمین سال‌گردِ مُقارنِ جنگ سرد بود. و مناسبت‌اش از آن‌رو مهم بود که یکی از دو قطب آن ستیز، اتحاد شوروی، مشروعیت‌اش را از آن انقلاب برمی‌گرفت. اما بیست‌وپنج سال پس از آن اتحاد شوروی دیگر وجود نداشت. ولادیمیر پوتین، که بر دولتِ جانشین - فدراسیون روسیه - فرمان می‌راند، در سال ۲۰۰۵ در نطقی بسیار روشن در دوما گفت: «فرپاشی اتحاد جمهوری‌های شوروی بزرگ‌ترین فاجعه‌ی ژئوپلیتیکی قرن بود.»<sup>(۲)</sup> اما این بدان معنا نیست که گویا او هواخواه آن رخدادی‌ست که به تأسیس اتحاد شوروی انجامید. به گفته‌ی اوئن متیوس:

او به‌عنوان کسی که در مقام افسر کاگب و عضو حزب کمونیست خدمت کرده است، به اتحاد شوروی احترام می‌گذارد؛ اما از خیزش مردمی که آن را برپا ساخت، بی‌زار است. در سال‌های اخیر، کرملین با تکیه بر فرازهای بسیار گوناگون تاریخ روسیه، سعی در تقویت مشروعیت پوتین داشته است؛ از جمله برافراشتن مجسمه‌های ولادیمیر کبیر و ایوان مخوف، و بازسازی کتاب‌های تاریخی به‌منظور تصویرسازی از استالین به‌عنوان رهبر جنگ حماسی به‌جای یک قاتلِ کشتار جمعی. نه خط‌مشی حزبیِ مدرنی در قبال آن انقلاب وجود دارد و نه، به‌همان‌سان، روایت «رسمی» و «میهن‌پرستانه» از آن. پیوتر استولپین، نخست‌وزیر محافظه‌کار پیش از انقلاب - شهره‌ی به‌دار آویختن انقلابیان از «کراوت‌های استولپین» - شاید نزدیک‌ترین شخصیت به‌قهرمان رسمی این دوران باشد. در یک برنامه‌ی زنده‌ی ارتباط تلفنی در تلویزیون در سال ۲۰۰۸، استولپین به‌عنوان بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ روسیه برگزیده شد. (در یک نظرسنجی دست‌کاری‌شده، استالین رأی بیش‌تری کسب کرده بود.)

همانند استولپین، پوتین پیش از هر چیز یک امپریالیست روسی است و معتقد به فرونشاندن صدای مخالف. او آشکار کرده است که به بلشویک‌ها به چشم خائنان خطرناکی می‌نگرد که دولت را واژگون ساختند. لنین و انقلابیان حرفه‌ای او «به منافع ملی روسیه خیانت کردند». او این سخن را خطاب به فعالان جوان حاضر در مجمع سالانه‌ی ملی جوانان سلیگر در سال ۲۰۱۵ ایراد کرد و افزود که بلشویک‌ها «در همان هنگام که خون سربازان و افسران قهرمان روسی در جبهه‌های جنگ جهانی اول بر زمین می‌ریخت، شکست سرزمین پدیری خود را انتظار می‌کشیدند.» از منظر پوتین، انقلاب سبب شد که «روسیه به‌منزله‌ی یک دولت فروریزد و شکست خود را اعلام کند»...

در حقیقت، روسیه‌ی پوتین از جهت‌های زیادی نمونه‌ی کشوری است که گارد سفید، و نه سرخ‌ها، در صورت پیروزی در جنگ داخلی آن‌را می‌ساختند. محافظه‌کاری اجتماعی پوتین، بهره‌گیری او از کلیسا به‌منظور تحکیم مشروعیت فرومان‌روایی‌اش، و نام‌داری در برابر مخالفت، روایت روزآمدِ قاعده‌ی عصر تزاری است: «استبداد، اُرتدوکسی، و اراده‌ی مردم.» بوریس یلتسین ممکن بود با برانداختن حزب کمونیست انقلاب را وارونه کند. اما این پوتین است؛ کسی که چرخه‌ی قرن را به سرچشمه‌اش بازگردانده است. پوتین روسیه‌ی مقدس را دوباره زنده کرده است؛ جامعه‌ای که در آن فرمان‌روا و کلیسا دست در دست هم دارند، مخالفت خیانت است، و پلیس مخفی آن گوش‌به‌زنگِ کم‌ترین جوشش نارضایتی مردمی است.<sup>(۳)</sup>

در غرب، هراس و بدگمانی نسبت به روسیه هم‌چنان باقی است؛ چنان‌که هیستری پیرامون ارتباط ترامپ با مسکو نشانگر آن است. ریچارد پینتر، وکیل ارشد جرج دبلیو بوش در امور اخلاق حرفه‌ای (شغلی که لازمه‌اش صرف زمانی دراز برای مطالعات تاریخی است)، خاستگاه این مسأله را به ۱۹۱۷ بازمی‌گرداند: «ما می‌دانیم روس‌ها چه می‌کنند، آن‌ها این کار را از هنگام انقلاب ۱۹۱۷ روسیه دارند انجام می‌دهند، یعنی از زمانی که کمونیست‌ها آغاز به برهم‌زدن ثبات تمام دموکراسی‌های غربی کردند... و آن را تا همین سال ۲۰۱۷ ادامه داده‌اند.»<sup>(۴)</sup> اما این بازگشت‌ها به دوره‌ی جنگ سرد، علاقه‌چندانی به اکتبر ۱۹۱۷ برنینگخته است.

در گستره‌ی آکادمی، کوشش‌های برخاسته از رادیکالیزه‌شدن دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای گسترش یک روایت اجتماعی از انقلاب، تا حد زیادی فرو نشانده شده است. هم‌رأیی آکادمیک، اکتبر ۱۹۱۷ را هم‌چون کودتایی واپس‌گرایانه تصویر می‌کند که هرج‌ومرج و تمامیت‌گرایی را برای روسیه به ارمغان آورد؛ این خواه با ادعای «تاریخ اجتماعی» بیان شود، که اثر بسیار بد اورلاندو فیچز، تراژدی مردم، از این دست است؛ یا در قالب روایت سیاسی رایج‌تر، که در آثار ضدلیننی کهنه‌ی ریچارد پایپس یافت می‌شود.<sup>(۵)</sup>

این هم‌رأیی به‌دقت در مجموعه‌ی نوظهوری به نام ناگزیری تاریخی: چرخشگاه‌های انقلاب روسیه، به ویراستاری تونی برنتون، سفیر پیشین بریتانیا در مسکو، به نمایش درآمده است. رویکرد کتاب به اکتبر از همان آغاز روشن است؛ گفت‌آوردی از شاعر بزرگ، الکساندر پوشکین، بر پیشانی‌اش: «شورش روسی، کور و بی‌رحم.» این بار اما، بدترین لحظه نه در جُستار پایپس، بل در نوشتاری از ادوارد رادزینسکی تصویر شده است که در شهادت تزار نیکلای دوم بی‌چاره و خانواده‌اش مویه سر می‌دهد. فیچز مقاله‌ی خود را به شکوه سردادن از این امر اختصاص می‌دهد که اگر پلیس گشت پتروگراد در روز ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷، لنین با قیافه‌ی مُبدل را در مسیر خود به شورای مستقر در ساختمان اسمولنی با «یک مَسْت بی‌آزار» اشتباه نمی‌گرفت، و او را شناسایی می‌کرد، «تاریخ به گونه‌ای بس متفاوت رقم می‌خورد.»<sup>(۶)</sup> شیلا فیتز پاتریک، تاریخ‌نگار برجسته‌ی عصر اتحاد شوروی، در بررسی مجموعه‌ی یادشده به‌نرمی شکوه می‌کند که نوشته‌ی خود برنتون حکایت از آن دارد که «برترانگاری بازار آزاد ممکن است، هم‌چون [نظریه‌ی] پایان تاریخ فوکویاما، تابِ آزمون زمان را نداشته باشد؛ و برنتون در

پاسخ می‌گوید، این به‌مانند متهم شدن به «برترانگاری کروی بودن زمین» است.<sup>(۸)</sup> این چنین است بادسری و نخوت هسته‌ی افراطی نولیبرالیسم، درست در هنگامه‌ای که مکافات‌اش نزدیک است.

اما سکوت گسترده‌ای که گرداگرد اکتبر ۱۹۱۷ را فراگرفته، در میان چپ‌ها نیز دیده می‌شود. دیوید هاروی، بی‌تردید مارکسیست برجسته و فرهیخته‌ی معاصر است؛ کسی که نوشته‌ها و سخن‌رانی‌های آن‌لاین‌اش نقش بزرگی در جلب علاقه به نقد اقتصاد سیاسی کارل مارکس ایفا کرده است. اما اگر قرار شود شرح‌و بیان تازه و همه‌فهم این نقد، به کاویدن آنچه هاروی «هفده تناقض» سرمایه‌داری می‌نامد، فروکاسته نشود، بلکه هم‌چنین طرحی از چگونگی امکان گسترش یک بدیل سیاسی به‌دست دهد، آن‌گاه درمی‌یابیم که او از انسان‌گرایی انقلابی فرانس فانون سخن به میان آورده اما به لنین و اکتبر نپرداخته است. هاروی همین‌که به کوتاهی به سناریویی اشاره می‌کند که در گرماگرم نابرابری دم‌افزون، «یک جنبش ضدسرمایه‌داری سازمان‌یافته‌ی خودآگاه (که در روایت‌های لنینیستی، از سوی یک حزب پیشاهنگ رهبری می‌شود) برمی‌خیزد»، آن را «بسیار ساده‌انگارانه، اگر نه از بنیاد نارسا» می‌خواند.<sup>(۹)</sup>

هاروی همواره فاصله‌ی خود را از لنینیسم حفظ کرده است؛ اما اندیش‌مندان برجسته‌ی مارکسیست که از سنت‌هایی برخاسته‌اند که اکتبر ۱۹۱۷ را هم‌چون نقطه‌ی مرجع خود می‌انگارند، بر این گمان‌اند که فروپاشی اتحاد شوروی و رژیم‌های تابع آن در سال‌های ۹۱-۱۹۸۹، خط فارق‌ی میان چپ معاصر و تجربه‌ی انقلابی روسیه ترسیم کرده است. اریک هابسبام، مورخ نام‌بردار، که به حزب کمونیست بریتانیای کبیر تا هنگام انحلال آن در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ وفادار ماند، پی‌گفتاری بر سه‌گانه‌ی مشهور خود در باب قرن طولانی نوزدهم با عنوان *عصر نهایت‌ها: قرن کوتاه بیستم ۱۹۱۴-۱۹۹۱* نوشت. معنای نهفته‌ی این دوره‌بندی این بود که عصری که با انقلاب اکتبر آغاز شد، پایان یافته است. هابسبام عقیده داشت: «جهان که در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ تکه‌تکه بود، همان جهان است که تحت تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شکل گرفت»، و شرایط حاضر را «جهانی که از پی پایان انقلاب اکتبر برجا مانده است»، توصیف می‌کند. اما زمینه‌ی راستین پژوهش هابسبام، سرمایه‌داری جهانی و بحران‌های بزرگ آن در اوایل و اواخر قرن بیستم، و گسترش شتابان سرمایه‌داری در فاصله‌ی آن بحران‌هاست؛ که در سنجش با آن، «شاید تاریخ رویارویی میان 'سرمایه‌داری' و 'سوسیالیسم'... در درازمدت در قیاس با جنگ‌های مذهبی سده‌های شانزدهم و هفدهم یا جنگ‌های صلیبی جاذبه‌ی تاریخی محدودتری داشته باشد.»<sup>(۱۰)</sup>

این ایهام احتمالاً به رابطه‌ی تناقض‌آمیز هابسبام با پیشینه‌ی کمونیستی‌اش برمی‌گردد، که در داوری نهایی او در باره‌ی انقلاب روسیه در *عصر نهایت‌ها* بازتابیده است: «تراژدی انقلاب اکتبر دقیقاً این بود که فقط می‌توانست سوسیالیسمی در نوع خود بی‌رحم، وحشی و دستوری بیافریند.»<sup>(۱۱)</sup> در مقابل، یکی از ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی سنت تروتسکیستی، انکار استالینسم هم‌چون پی‌آمد ناگزیر اکتبر ۱۹۱۷ است. دانیل بن‌سعید تا مرگ زودهنگام‌اش در سال ۲۰۰۹، یکی از مهم‌ترین شارحان این سنت بوده است. از این‌رو جالب است وقتی که می‌بینیم او صورت‌بندی هابسبام را از قرن کوتاه بیستم می‌پذیرد:

واضح بود که اتحاد آلمان، فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد، و غیره، مُعرف یک چرخه‌ی بزرگ بود که با جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه آغاز شد. اگر مفهوم تقریبی «قرن کوتاه بیستم» را بپذیریم، این به منزله‌ی یک چرخشگاه تاریخی است که به ناچار خود را، بیش و کم بی‌درنگ، به صورت بازآرایی نظم ژئوپولیتیکی، و نیز بازتعریف و تجدیدسازمان جریان‌های جنبش کارگری درمی‌آورد.<sup>(۱۲)</sup>

## از اکتبر چه بر جا مانده است؟

سخن گفتن از «پایان انقلاب اکتبر» و «پایان یک چرخه‌ی بزرگ، که با جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه آغاز شد»، دقیقاً به چه معناست؟ بی‌گمان، چنان که بن‌سعید می‌گوید، سال‌های ۱۹۸۹-۹۱ نشانگر یک دگرگونی ژئوپولیتیکی و فروپاشی بلوک ابرقدرت هم‌آورد با سرمایه‌داری غربی بود، که هرگونه مانعی در برابر هژمونی آمریکا را از سر راه رویید. این به نوبه‌ی خود عمومیت یافتن رژیم سیاست اقتصادی نولیبرالی را میسر ساخت، که در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۹۸۰، مارگارت تاچر و رونالد ریگان آن را پی‌نهادند. هم‌هنگام، در سایه‌ی بحران بدهی کشورهای جهان سوم در نتیجه‌ی افزایش ناگهانی نرخ بهره و دلار، که توسط پل ولکر، رئیس هیات مدیره‌ی فدرال رزرو آمریکا، در اکتبر ۱۹۷۹ طراحی شده بود، نولیبرالیسم به جهان سوم صادر شد. بن‌سعید هم‌چنین به «بازآرایی نظم ژئوپولیتیکی، و نیز بازتعریف و تجدیدسازمان جریان‌های جنبش کارگری» اشاره می‌کند. تشکیل بین‌الملل کمونیستی در سال ۱۹۱۹، بیانگر تلاش بلشویک‌ها برای تعمیم انقلاب اکتبر بود. شکست این راهبرد، راه استالین به سوی قدرت در اتحاد شوروی و دگردیدی حزب‌های کمونیست به ابزار سیاست خارجی مسکو را هموار کرد. از این رو، بخش چشم‌گیری از جنبش کارگری - که شماری از بهترین مبارزان، برای چند نسل پیاپی، به آن گرویدند - سرنوشت خود را به دولت شوروی گره زد. انحطاط اخیر - و سپس تر کشمکش مسکو و پکن بر سر رهبری جنبش جهانی کمونیستی - به تجزیه‌ی این جنبش یاری رساند؛ گرچه این امر به نحو فزاینده‌ای از سوی حزب‌های کمونیستی دامن زده می‌شد که به ورطه‌ی سیاست رفرمیستی فروافتادند و تمایز اندکی نسبت به رقبای سوسیال‌دموکرات خود داشتند. فروپاشی اتحاد جمهوری‌های شوروی به این فرآیند شتاب بخشید، به‌ویژه با خودکشی حزب کمونیست ایتالیا، مهم‌ترین حزب کمونیست غربی. امروزه تعداد انگشت‌شماری حزب کمونیست وجود دارند که هنوز معتبرند - حزب‌های به‌شدت استالینیستی یونان و پرتغال، حزب کمونیست هند (مارکسیست)، که سنگ‌های انتخاباتی خود را از دست داده است، و حزب کمونیست آفریقای جنوبی، که سرنوشت‌اش در پنجاه سال گذشته به کنگره‌ی ملی آفریقا گره خورده است و حالا در بحرانی جدی دست‌وپا می‌زند.

از این رو، بی‌شک می‌توانیم بگوییم سال‌های ۱۹۸۹-۹۱ حکایت از یک دگرگونی ژرف در روندهای درازمدت دارد: تجدیدسازمان نولیبرال سرمایه‌داری جهانی زیر هژمونی آمریکا، و اُفول جنبش کمونیستی. آیا این به معنی این است که اکتبر ۱۹۱۷ چیزی برای گفتن به ما ندارد؟ آیا با فروری بلوک شوروی دیگر از اکتبر هیچ نوری نمی‌تابد؟ چگونگی پاسخ به این پرسش تا اندازه‌ای بستگی به این دارد که آیا با هابسبام هم‌داستان‌ایم، که در حقیقت انقلاب اکتبر را با استالینیسم هم‌سنگ

می‌انگارد. البته که هنجار بنیادین این نشریه [اینترنشنال سوشیالیسم]، ردِ چنین یک‌سان‌گرفتنی است. برای ما، دگرذیسی استالینیستی اتحاد جمهوری‌های شوروی در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ و در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ - صنعتی‌کردن و اشتراکی‌کردن اجباری کشاورزی - نه نشانگر ساختمان سوسیالیسم، بلکه تثبیت یک ضدانقلاب بود. یک طبقه‌ی حاکم جدید، بوروکراسی مرکزی سیاسی در حزب و دولت، بر طبقه‌ی کارگری محروم از حقوق و پاره‌پاره مسلط شد که زیر فشار رقابت نظامی با قدرت‌های غربی، بر منطق انباشت سرمایه‌گردن نهاد. بنابراین، دگرگونی‌های سال‌های ۱۹۸۹-۹۱ برای ما نمایانگر نه بازگشت به سرمایه‌داری بل، چنان‌که **گریس هارمن** بیان کرد، یک جابه‌جایی از پهلوی، از شکلی از سرمایه‌داری - سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک - به شکلی دیگر - نوعی سرمایه‌داری بازار فراگیر در عصر نولیبرالیسم است.<sup>(۱۳)</sup>

این تحلیل، اکتبر ۱۹۱۷ را یک انقلاب کارگری اصیل، و هم‌رأییِ نخبگان در ترسیم آن به‌منزله‌ی یک کودتا را نادرست می‌خواند.<sup>(۱۴)</sup> اما کدامین نور هم‌چنان از اکتبر پرتو می‌افکند؟ آیا به‌سادگی یک الهام انقلابی کُلی است یا دارای اهمیت راهبردی مشخص‌تری است؟ **تروتسکی** در ۱۹۲۴، در کتاب کوچک‌اش، **درس‌های اکتبر**، نوشت:

برای کل حزب، به‌ویژه نسل جوان‌تر آن، مطالعه و جذبِ گام‌به‌گام تجربه‌ی اکتبر ضروری است، که سنجه‌ای درجه‌ی یک، بی‌چون‌وچرا و نهایی برای گذشته به‌دست داد، و دروازه‌ها را یک‌سر به‌سوی آینده گشود... برای مطالعه‌ی قانون‌ها و روش‌های انقلاب پرولتری، تا لحظه‌ی حاضر، منبعی عظیم‌تر و مهم‌تر از تجربه‌ی اکتبر ما وجود ندارد.<sup>(۱۵)</sup>

**درس‌های اکتبر** هدفی مجادله‌انگیز داشت: **تروتسکی** می‌کوشید ناکامی حزب کمونیست آلمان در به‌دست گرفتن قدرت در اکتبر ۱۹۲۳ را به‌گردن رقبای خود در حزب بلشویک بیندازد، به‌ویژه، **گریگوری زینوویف**، رئیس کمیترن. اما استدلال‌هایی که او در کتاب‌اش پیش می‌نهد، زمینه‌ی گسترده‌تری دارد. و انکارشدنی نیست که دیدگاه تروتسکی نسبت به اکتبر ۱۹۱۷، هم‌چون سنگ محک استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی، راهنمای عمل سیاسی او بوده است. **تاریخ انقلاب روسیه** خود او، چونان روایتی از کُل این فرآیند با توقف‌ها و تحرک‌ها، پیش‌روی‌ها و پس‌روی‌هایش، بی‌همتاست و نتیجه‌ی همه‌ی فراس‌ت نظری اوست.<sup>(۱۶)</sup> البته مناسب و اهمیت این تجربه را مارکسیست‌های انقلابی بعدی درک کردند. در واقع، بازتاب آن، به‌ویژه در نوشته‌های **لنین**، جایگاه بلندی در اندیشه‌ی **بن‌سعید** در باب استراتژی یافت، به‌رغم آنچه او در باره‌ی پایان یک دوره می‌نویسد.<sup>(۱۷)</sup>

جان‌گرفتن دوباره‌ی توجه به **لنین**، با عملیات گسترده‌ی نجات چه باید کرد؟ از سوی **لارنس لی** آغاز شد، و سپس با یک پژوهش جالب به‌وسیله‌ی **الن شاندرو**، یک زندگی‌نگاری فکری اساسی توسط **توماش کراوس** (برنده‌ی جایزه‌ی یادبود **ایزاک و تامارا دوپچر** در سال ۲۰۱۵)، بازاندیشی‌های دقیق **طارق علی**، و **لنین برای امروز** اثر **جان مالینو** گسترش یافت.<sup>(۱۸)</sup> کتاب **مالینو**، بر سنت **اینترنشنال سوشالیست** استوار است. اما باقی آن کارها، بیش‌تر به‌منظور نجات **لنین** از فروگاهی به کاریکاتورهایی است که هم‌رأیی آکادمیک از او بر ساخته است؛ و بازگرداندن او به جایگاه درخورش در تاریخ مارکسیسم و

انقلاب روسیه، و نه کاویدن ربطِ امروزین مهم‌ترین دستاورد او. استثنای عمده‌ی اخیر در این زمینه، به‌جز *لنین برای امروز* جان مالینو، دست‌کار *اسلاوی ژیزک* است. اما «لنینیسم» ژیزک بسیار یگانه و زیر سایه‌ی دل‌مشغولی‌های فلسفی همیشگی او، به‌میزان اندکی به‌منزله‌ی نوعی سیاست‌بازشناختنی است.<sup>(۱۹)</sup>

بدین‌سان آیا، چنان‌که *تروتسکی* می‌گفت، اهمیت جهانی انقلاب اکتبر ماندگار است و درس‌های مداومی برای سوسیالیست‌ها دربردارد؟ یک دلیل بنیادی برای پاسخ مثبت به این پرسش وجود دارد. یک بحث به‌مراتب قدیمی‌تر در درون چپ، که به جدال تجدیدنظرطلبانه در سوسیال‌دموکراسی آلمان در اواخر قرن نوزدهم برمی‌گردد، عبارت از این بود که آیا سرمایه‌داری می‌تواند گام‌به‌گام به فراسوی آنچه هست، اصلاح شود؟ همان‌گونه که روزا لوکزامبورگ بیان می‌کرد: «اصلاح یا انقلاب.»<sup>(۲۰)</sup> ما هم‌اکنون شاهد احیای دوباره‌ی رفرمیسم چپ، به‌ویژه در بریتانیا، هستیم. رهبران آن، *جرمی کریبن* و *جان مک‌دونل*، بر سر دوراهی پیش‌گفته، راه «رفرم» را برگزیده‌اند. آن‌ها شرافتمندانه و پیوسته مدعی‌اند که جامعه‌ی بریتانیا می‌تواند در چارچوب قانون اساسی دموکراسی پارلمانی تحول یابد. به‌همین‌سان است دیگر جریان‌های چپ جدید در اروپا – *فرانسه‌ی نافرمان ژان لوک ملانشون*، *پودموس* و *سیریزا*.

مشکل این‌جاست که پیشینه‌ی تاریخی، نمونه‌ی موفقی از یک حکومت رفرمیستی چپ به‌دست نمی‌دهد. مهم‌ترین حکومت کارگری به‌ریاست *کلینت آتلی* در سال‌های ۱۹۴۵-۵۱، اصلاحات بزرگی را به انجام رساند؛ اما هم تحکیم دولت رفاه و هم ملی‌کردن صنایع اساسی با هم‌رأیی نخبگان هم‌راه بود، که در طی جنگ جهانی دوم بر سر لزوم بازسازی سرمایه‌داری بریتانیا قوام یافته بود. اصلاحات بسیار مشابهی در فرانسه در سال‌های ۱۹۴۴-۶ در دوران نخست‌وزیری نه‌چندان رادیکال *شارل دوگل* ارائه شد.<sup>(۲۱)</sup> الگوی عمومی حکومت‌های سوسیال‌دموکراتیک چنین است که زیر فشار توأمان بازارهای مالی و کارشکنی بوروکراسی دولتی و کسب‌وکارهای بزرگ، اصلاحات اغلب ناچیزی را فرومی‌نهند که با وعده‌ی اجرای آن‌ها انتخاب شده‌اند. اگر بکوشند سفت در برابر فشارها ایستادگی کنند، درهم شکسته می‌شوند. خشن‌ترین نمونه‌ی آن، کودتای نظامیان شیلی در سپتامبر ۱۹۷۳ بود که حکومت اتحاد مردمی *سالوادور آلنده* را سرنگون کرد. اما شکست سیریزا در ژوئن ۲۰۱۵، روش تازه‌ای از برانداختن یک حکومت دست‌چپی را نمایان ساخت: خواباندن نظام بانکی و واداشتن حکومت به هم‌دستی در بین‌اسازی مردمان خود.

از این‌رو، اگر راه رفرم مسدود است، ناگزیریم بدیل انقلابی را جدی بگیریم. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، نخستین نمونه‌ی موفقیت‌آمیز سرنگونی سرمایه‌داری است. در واقع، ما در سنت *اینترنشنال سوشالیست* باور داریم که این تنها انقلاب سوسیالیستی پیروزمند است؛ دیگر انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم – بیش از همه، چین، ویتنام و کوبا – فرمان‌فرمایی استعماری را درهم شکستند، اما آن‌ها برپایه‌ی مدل روسیه‌ی استالینی، سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک را بنیاد نهادند.<sup>(۲۲)</sup> این امر، اهمیت مطالعه و درس‌آموزی از اکتبر ۱۹۱۷ را بیش‌ازپیش می‌کند.



شگردهای فکری گوناگون، راه دست‌یابی ما را به تجربه‌ی اکتبر ۱۹۱۷ سد می‌کنند. آشکارترین نمونه‌اش این مدعاست که روسیه‌ی ۱۹۱۷ هیچ همانندی با سرمایه‌داری جهانی‌شده‌ی ۲۰۱۷ ندارد. روسیه یک کشور پهناور عمدتاً کشاورزی بود و اکثریت عظیم جمعیت آن را دهقانان تحت ستم و استثمار استبداد تزاری تشکیل می‌دادند، که هم‌پیمان نجبا و اشرافیت زمین‌دار بودند. توسعه‌نیافتگیِ اواخر امپراتوری روسیه انکارناشدنی است، اما این بدان معنا نیست که این کشور در بیرون از روند جهانی توسعه‌ی سرمایه‌داری قرار داشت. این را لنین و تروتسکی به خوبی دریافته بودند. چنان‌که کراوس می‌گوید:

لنین حتا پیش از ۱۹۰۵، از این توسعه‌ی خاص پرده برداشت. به‌دیگر سخن، روسیه از راه فرآیندی که امروزه می‌توان آن را «ادغام نیمه‌پیرامونی» توصیف کرد، در نظام جهانی جای‌گیر شد، که بر پایه‌ی آن، شکل‌های پیشاسرمایه‌داری به هدف تقویت وابستگی به منافع سرمایه‌داری غربی، زیر لوای سرمایه‌داری محافظت می‌شوند. سرمایه‌داری، شکل‌های پیشاسرمایه‌داری را در چارچوب کارکردهای خود ادغام کرد.<sup>(۲۳)</sup>

کراوس این نکته را در جای دیگر گسترش می‌دهد:

کشف علمی این آمیزه‌ی شکل‌های گوناگون تولید و ساختارهای تاریخی متمایز، سبب‌ساز تحکیم این باور لنین شد که روسیه سرزمین «تناقض‌های تعین‌یافته‌ی چندوجهی» (آلتوسر) است. چنین تناقض‌هایی تنها می‌توانستند در مسیر یک انقلاب حل شوند. تنها لنین طی بیش از یک دهه پژوهش علمی و پیکار سیاسی، بر شبکه‌ای از هم‌خوانی‌ها آگاهی یافت که در آن ویژگی‌های محلی سرمایه‌داری و امکان برانداختن سلطنت تزاری به هم پیوسته بودند. این پژوهش او را به کشف بسیار مهمی رهنمون شد که چکیده‌ی نظریه‌ی او در باره‌ی روسیه بود: «حلقه‌ی ضعیف در زنجیره‌ی امپریالیسم»<sup>(۲۴)</sup>

تروتسکی از مسیر تا اندازه‌ای متفاوت، به نتیجه‌گیری مشابهی رسیده بود. او در بررسی‌های درخشان خود از انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ بر نقش دولت تزاری تأکید بیش‌تری داشت. رقابت ژئوپولیتیکی با قدرت‌های پیش‌رفته‌ی اروپای غربی، استبداد پتر کبیر را واداشت که از آغاز قرن هجدهم به بعد، فنون پیش‌رفته‌تر (همراه با سرمایه‌ی مورد نیاز جهت تأمین مالی و بیش‌تر کارکنان لازم برای به‌کارگیری آن‌ها را) از رقبای خود وارد کند. بر چنین زمینه‌ای است که تروتسکی نظریه‌ی توسعه‌ی مرکب و ناموزون خود را صورت‌بندی می‌کند:

ناموزونی به‌منزله‌ی عام‌ترین قانون فرآیند تاریخی، خود را بی‌اندازه پیچیده و ژرف در سرنوشت کشورهای عقب‌مانده نمایان می‌کند. فرهنگ واپس‌مانده‌ی این کشورها به‌ضرب تازیان‌های ضرورت خارجی، وادار به جهش می‌شود. از قانون جهان‌شمول ناموزونی، قانون دیگری مشتق می‌شود که، در غیاب نامی بهتر، می‌توانیم آن را قانون توسعه‌ی مرکب بنامیم. این قانون تصویری یک‌جا از مرحله‌های مختلف راه، ترکیبی از گام‌های جداگانه، و آمیزه‌ای از شکل‌های کهن و معاصرتر به‌دست می‌دهد.<sup>(۲۵)</sup>

این فرآیند موجب «مزیتِ واپس ماندگی تاریخی» می‌شود و «[به کشور عقب‌مانده] اجازه می‌دهد یا، به بیان دقیق‌تر، ناگزیرش می‌کند که، پیش‌تر از هر موعد معینی، چیزهای آماده را اقتباس کند؛ و در این راه، رشته‌ای کامل از مرحله‌های بینابین را از قلم بیندازد.» این «مزیت» به دولت تزاری امکان می‌داد تا برای حفظ موقعیت خود نسبت به دیگر قدرت‌های بزرگ، به تشویق صنعتی شدن پُرشتاب کشور در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برآید و هزینه‌های آن را با دریافت وام از متحد نزدیک خود، فرانسه، تأمین کند. روسیه تا سال ۱۹۱۳، پنجمین اقتصاد بزرگ صنعتی جهان با فشرده‌ترین نیروی کار در اروپا بود. این امر، به شکل‌گیری جزیره‌های صنعتی پیش‌رفته انجامید و از دل آن‌ها طبقه‌ی کارگر رزمنده‌ای سر برکشید که انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را برپا داشت.<sup>(۲۷)</sup> تناقض‌های توسعه‌ی روسیه - آن‌چه گراوس «شبکه‌ای از هم‌خوانی‌ها که در آن ویژگی‌های محلی سرمایه‌داری و امکان برانداختن سلطنت تزاری به هم پیوسته بودند،» می‌نامد - به قدر کفایت عمیق بودند تا در آغاز قرن بیستم طغیان ۱۹۰۵ را برانگیزند. وابستگی بورژوازی محلی به دولت و سرمایه‌ی خارجی، و مبارزه‌جویی طبقه‌ی کارگر جدید برخاسته از صنعتی‌شدن اخیر، کنش پرولتری را به پیش‌صحنه راند؛ هرچند وحشیانه‌ترین شکل واکنش در برابر آن، که از فاشیسمی خبر می‌داد که به نسل‌کشی یهودیان برآمد، سرانجام چیرگی یافت.

ترکیب متناقض پیش‌رفتگی و واپس‌ماندگی در امپراتوری روسیه‌ی متأخر بی‌همتا نبود؛ دیگر اقتصادهای به‌تازگی صنعتی‌شده‌ی اواخر قرن نوزدهم - به‌مثل، ایتالیا و اتریش- مجارستان - به‌گونه‌ای در آن سهیم بودند. نورمن استون، تاریخ‌نگار محافظه‌کار، استدلال می‌کند که در سال‌های پیش از ۱۹۱۴، در اثر رکود بزرگ سال‌های ۹۵-۱۸۷۳، و به‌ویژه بی‌نواگشتن دهقانان و (در فاز بهبودی آن) افزایش قیمت‌ها، شاهد برآمد عمومی مبارزه‌ی طبقاتی در سراسر اروپا بودیم:

با توجه به جریان افزایش قیمت‌ها پس از سال ۱۸۹۵، یا در دهه‌ی پیش از آن، و نظر به این‌که کشورهای کشاورزی هرچه کم‌تر تاب تحمل پی‌آمدهای آن را داشتند، کشش نیرومندی به‌سوی صنعت جدید وجود داشت. در آلمان یا بریتانیای کبیر، قیمت‌ها باید کاهش می‌یافت؛ و ماشین‌ها به کار انداخته می‌شدند. در ایتالیا یا روسیه، رکود کشاورزی روند صنعتی‌شدن را دامن زد... در دهه‌ی ۱۸۹۰، فناوری جدید، از طریق سرمایه‌گذاری خارجی، از کشورهای پیش‌رفته به کشورهای ضعیف‌تر انتقال یافت، که از پی آن تغییرهای اقتصادی شگرفی ظرف چند سال به‌وقوع پیوست. جمعیت‌های انبوه کارگری (و دهقانی) در کارخانه‌ها ظاهر شدند. آن‌ها در دهه‌ی ۱۸۸۰، در دیگر کشورها، دریافت‌ه بودند که قیمت‌ها به آرامی کاهش می‌یابد و دستمزدهای واقعی به‌طرز چشم‌گیری افزایش یافته بود. در اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰، و بار دیگر پس از سال ۱۹۰۶، آن‌ها شاهد بودند که قیمت‌ها به‌سرعت در حال افزایش‌اند. در نتیجه، در هر کجا، درجه‌ای از مبارزه‌جویی کارگری وجود داشت که سبب می‌شد تا برخی ناظران صدای پای انقلاب را از هر کران بشنوند.<sup>(۲۸)</sup>

حتا در بریتانیا به‌عنوان قوی‌ترین قدرت امپریالیستی، این ستیزه‌ها به ناآرامی بزرگ در سال‌های منتهی به ۱۹۱۴ انجامید. همان‌گونه که لنین پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، در نامه‌هایی از دور تأکید می‌کند، روسیه که ساختارهای سیاسی اجتماعی آن به‌علت صنعتی‌شدن سریع متزلزل شده بود، بسیار آسیب‌پذیر بود. به‌ویژه، پی‌گیری یک سیاست خارجی تهاجمی و

فزون‌خواهانه از سوی استبداد تزاری، پای آن را به معرکه‌ی درگیری با امپراتوری اتریش - مجارستان در بالکان و، از این‌رو، متحد او، رایش دوم آلمان، کشاند؛ نبرد سرنوشت‌ساز دو رژیم امپراتوری پوسیده سبب کشمکش‌های بین‌امپریالیستی شد که برای سال‌ها گرد ستیز میان بریتانیا و آلمان گسترش یافته بود، و بیش‌تر قدرت‌های اروپایی و مستعمره‌های آن‌ها را درگیر جنگ جهانی اول کرد. استون می‌گوید «پس از سال ۱۹۰۹، تقریباً همه‌ی کشورهای اروپایی وارد یک دوران هرج‌ومرج سیاسی شدند» که به‌راستی جنگ خلاصی از آن به‌نظر می‌رسید.<sup>(۲۹)</sup> در حقیقت، جنگ جهانی اول بیش‌تر آن‌چه از رژیم کهنه در اروپا برجا مانده بود، از میان برد. در روسیه، جهنم جنگ به‌میزان چشم‌گیری طبقه‌ی کارگر صنعتی را گسترش و در معرض محرومیت‌های جدید قرار داد؛ هم‌هنگام، میلیون‌ها دهقان را از تکه زمین‌های پراکنده‌ی خود بیرون کشید و در ارتش عظیمی از سربازان وظیفه‌گردد، که شکست‌های آن‌ها نمایان‌گر داوری تاریخی در باره‌ی استبداد تزاری بود.<sup>(۳۰)</sup>

فرآیند انقلابی جدیدی که از فوریه‌ی ۱۹۱۷ آغاز شد، برای طبقه‌ی کارگر که بیش‌ترین نقش را در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کرده بود، فرصت‌های حتماً مناسب‌تری فراهم آورد. ارتش عمدتاً دهقانی که سرپیچی‌های آن ناقوس مرگ سلطنت رومانوف‌ها را به‌صدا در آورده بود، پلی میان کارخانه‌ها و روستاها برافراشت. اما پیشگامان انقلاب - کارگران ماهر فلزکار پتروگراد و مسکو - با دشواری‌هایی روبه‌رو شدند، و شکل‌های از سازمان‌یابی را گسترش دادند که از بنیاد همانند با شکل‌های سازمان‌یابی کارگران در کانون‌های پیش‌رفته‌تر سرمایه‌داری بودند - بیش از همه در غرب، نظیر برلین، تورین، شفیلد و گلاسکو. در حقیقت، کارگران روسیه به‌لحاظ سیاسی پیش‌رفته‌تر بودند؛ چنان‌که پیش‌تر در سال ۱۹۰۵، شوراها را هم‌چون شکلی از خودسازمان‌یابی پرولتری گسترش داده بودند که می‌توانست کل طبقه را در هر دو سطح پیکارهای اقتصادی و سیاسی درگیر کند و، از این‌رو، شالوده‌ی بدیلی را در برابر دولت سرمایه‌داری موجود پی‌افکند. مبارزان طبقه‌ی کارگر در اروپای مرکزی و غربی در مبارزه‌ی کارگران روسیه، راه‌حلی برای مشکل‌های پیش‌روی خود می‌یافتند. بنابراین، تصادفی نیست که بسیاری از کارگران فلزکار در پشتیبانی از حزب‌های کمونیست به میدان آمدند، که برای گسترش انقلاب بلشویکی به سوی غرب شکل گرفته بودند.<sup>(۳۱)</sup>

بدین‌سان، شکلی که از خود انقلاب اکتبر سربرکشید، نشانگر واگشتی به اقتدارگرایی سنتی روسی یا گزینه‌های ابتدایی مردم نبود؛ چنان‌که به‌ترتیب پاپس و فیجز ادعا می‌کنند. برعکس، ما در کوره‌ی رخدادهای شهری درمی‌یابیم آن‌چه را که تروتسکی «جهت‌یابی فعال توده‌ها برپایه‌ی روش تقریب‌های پی‌درپی» می‌نامد؛ از آن‌جا که طبقه‌ی کارگر مدرن و متحدان‌اش در ارتش، راه‌حل‌های سیاسی متفاوت را آزمودند، گام‌به‌گام به سوی چپ‌چرخیدن؛ هنگامی که حزب‌های میانه‌روتر در معرض ورشکستگی بودند.<sup>(۳۲)</sup> هدف بلشویک‌ها از قدرت‌شورایی، نشان‌گر پایانه‌ی این فرآیند رادیکالیزه‌شدن بود؛ هم از آن‌رو که با نیازهای آن موقعیت سازگار بود و هم به این سبب که حزب بلشویک کاملاً در مقابل یک فرقه‌ی بسته‌ی تمامیت‌خواه بود، که جریان اصلی آکادمیک تصویر کرده است. همان‌گونه که آلکساندر رابینوویچ در پژوهش اساسی خود، *انقلاب ۱۹۱۷ در پتروگراد*، بیان می‌کند، که بی‌تردید انگاره‌ی کودتای بلشویکی را ویران می‌کند:

پیروزی شگفت‌انگیز بلشویک‌ها را می‌توان تا حد بسیار زیادی به سرشت حزب بلشویک مربوط دانست. در این‌جا منظور من نه رهبری قاطع و جسورانه‌ی لنین است، که اهمیت سترگ آن را نمی‌توان انکار کرد، و نه وحدت سازمانی و انضباط آن‌ها، که زبان‌زد همگان بوده و درباره‌اش این‌همه گزافه‌گویی شده است؛ بلکه می‌خواهم بر شیوه‌ی عمل‌کرد و ساختار نامتمرکز، روادار و به‌نسبت دموکراتیکِ درونی حزب، و همچنین خصلت بنیادینِ باز و توده‌ای آن تأکید کنم. چنین تصویری در تضاد خیرکننده با الگویی است که به‌طور معمول از حزب لنینی ترسیم می‌شود.<sup>(۳۳)</sup>

## ویژگی‌های اساسی اکتبر ۱۹۱۷

آیا این بدان معناست که اکتبر ۱۹۱۷ واجد هیچ ویژگی معینی نیست؟ به‌یقین نه: انقلاب به‌مانند هر رخداد تاریخی دیگری، آمیزه‌ی غریبی است از جنبه‌های عام و خاص. دو نشانه‌ی متمایز آشکار است. اولی برای همه‌ی جامعه‌های دوره‌ی جنگ جهانی اول مشترک است. حکومت موقت که در فوریه ۱۹۱۷ جای‌گزین رژیم تزاری شده بود، بر ادامه‌ی وفاداری به بلوک متفقین – فرانسه و بریتانیا، و متحد جدید و قدرت‌مند آن‌ها، آمریکا – و ادامه‌ی مشارکتِ روسیه در جنگ اصرار داشت. به روایت تروتسکی، این امر یکی از عامل‌های اصلیِ محرکِ رادیکال‌شدن توده‌های مردم بود. کارگران و سربازان به بلشویک‌ها پیوستند، زیرا آن‌ها تنها حزبی بودند که قصد پایان‌بخشیدن به جنگ را داشتند و، چنان‌که پیمان برست لیتوفسک نشان داد، در عزم خود راسخ بودند. مخالفت بلشویک‌ها با جنگ، همراه با حمایت‌شان از مصادره‌ی زمین‌های اشراف و نجبا از سوی دهقانان، نقش تعیین‌کننده‌ای در قابلیتِ بقای انقلاب اکتبر در جامعه‌ی به‌شدت روستایی روسیه داشت. لنین در تحلیل بسیار درخشان خود از شرایط موفقیت بلشویک‌ها در تصرف قدرت، بر حضور مؤلفه‌های زیر تأکید می‌کند: «۱) یک اکثریت عظیم بر گِرد پرولتاریا؛ ۲) نزدیک به نیمی از نیروهای مسلح؛ ۳) برتری قاطع نیروها در لحظه و در نقاط تعیین‌کننده، به‌مثل در پتروگراد و مسکو، و در جبهه‌های جنگ در نزدیکی پایتخت»؛ و تصمیم سپسین بلشویک‌ها به اجرای برنامه‌ی ارضی سوسیالیست‌های انقلابی برای مصادره‌ی زمین، که «بی‌طرف‌سازی دهقانان» را میسر ساخت.<sup>(۳۴)</sup>

اما در مقیاسی گسترده‌تر، آغاز جنگ جهانی اول دوران‌ی از جنگ، و [کشاکش] انقلاب و ضدانقلاب را گشود، که تنها در اوت ۱۹۴۵ به پایان رسید. ارنست نولته، تاریخ‌نگار محافظه‌کار آلمانی، این دوره را به‌نحوی موجز «جنگ داخلی اروپا» می‌خواند.<sup>(۳۵)</sup> سلاخی صنعتی در سنگرها به کنده‌شدن بسیاری از کارگران و زحمتکشان از طبقات حاکم موجود کمک کرد. در خارج از روسیه، برجسته‌ترین نمونه را انقلاب آلمان ۱۹۱۸-۲۳ به‌دست داد. اما در عین حال جنگ تأثیر خشونت‌زایی به‌همراه داشت: بسیاری از کهنه‌سربازانِ نیروی ضربتِ خط مقدم جذب جنبش‌های فاشیستی شدند و پس از سال ۱۹۱۸ هم‌چون نوک پیکانِ ضدانقلاب سر برکشیدند. در روسیه، یورش ضدانقلابی به‌صورت جنگ داخلی دهشت‌باری ظاهر شد که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱ به‌شدت ادامه داشت. این امر نه‌تنها به‌طرز چشم‌گیری اقتصاد صنعتی روسیه را فروپاشاند و

طبقه‌ی کارگر را که انقلاب کرده بود، پراکنده ساخت؛ بلکه پیروزی نهایی بلشویک‌ها را به‌قیمت نظامی شدن فراگیر جامعه میسر ساخت. حزب بلشویک بسیاری از ریشه‌های خود را در میان طبقه‌ی کارگر از دست داد؛ و به یک حزب درگیر در جنگ تبدیل شد که برای تضمین پیروزی، از اعضای خود فداکاری‌های حماسی و انضباط از بالا به پایین می‌طلبید.<sup>(۳۶)</sup>

دومین ویژگی متمایز اکتبر ۱۹۱۷، و یکی از تمایزهای روسیه از همتایان غربی‌اش، غیاب یک سنت نیرومند اصلاح‌طلبی بود. لنین خود به این نکته در فراز مشهوری از *بیماری کودکانه‌ی «چپ‌روی» در کمونیسم* اشاره می‌کند: «در اوضاع و احوال ویژه و به‌لحاظ تاریخی یگانه‌ی سال ۱۹۱۷، آغاز انقلاب سوسیالیستی برای روسیه آسان بود؛ حال آن‌که / دامه و به‌انجام‌رساندن آن، برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود.<sup>(۳۷)</sup> به‌عبارت دیگر، قدرت سوسیال‌دموکراسی تابعی از سطح رشد جامعه‌ی مورد نظر است. قدرت مستحکم بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری و متحدان پارلمانی آن‌ها، یک مانع بزرگ در برابر هرگونه مبارزه‌ی انقلابی است؛ اما تسخیر قدرت در یک جامعه‌ی پیش‌رفته به‌معنای بهره‌مندی از سطح به‌نسبت بالای بارآوری و آموزش است، که از سرمایه‌داری به ارث رسیده است.

این نکته بی‌تردید درست است. آنتونیو گرامشی خیلی خوب نشان می‌دهد که نهادهای بسیار پیش‌رفته‌ی جامعه‌ی مدنی در اروپای غربی هم‌چون سنگرهایی در مقابل انقلاب عمل می‌کنند.<sup>(۳۸)</sup> اما این ممکن است اغراق‌آمیز به‌نظر رسد. حتا در روزگار لنین، سوسیال‌دموکراسی می‌توانست با سطح معینی از واپس‌ماندگی هم‌زیستی کند. گرامشی خود مجبور شد با شکل خاصی از توسعه‌ی ناموزون و مرکب در ایتالیا دست‌وپنجه نرم کند، که سرمایه‌داری صنعتی به‌نسبت رشدیافته در شمال ایتالیا به ازای رها کردن دهقانان به سرنوشت خود در دستان زمین‌داران و کلیسا، امتیازهای اقتصادی چندی به رهبران جنبش کارگری واگذار کرده بود.<sup>(۳۹)</sup> وانگهی، تجربه‌ی همه‌ی انقلاب‌های بزرگ گواه برآمدن بسیار سریع نیروهای اصلاح‌طلب در پی بحران رژیم کهنه بوده است. لنین خود در زمینه‌ی مشابهی نمونه‌ی روسیه را یادآور می‌شود:

منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی طی چند هفته، همه‌ی روش‌ها و شگردها، استدلال‌ها و سفسطه‌های قهرمانان اروپایی اترناسیونال دوم، مدافعان شرکت در حکومت‌های بورژوایی (ministerialists)، و سایر فرومایگان اپورتونیست را فراگرفتند. هر آنچه که ما اکنون درباره‌ی شایدمان‌ها و نوسکه‌ها، کائوتسکی و هیلفردینگ، رنر و اوسترلیتس، اتو باوئر، فریتس و آدلر، توراتی و لونگه، و فابین‌ها و سران حزب مستقل کارگر انگلستان می‌خوانیم، یک‌سر تکرار ملال‌انگیز و بازگویی یک ترجیع‌بند قدیمی و آشنا به‌نظر می‌رسد (و درحقیقت چنین نیز هست). پیش‌تر، همه‌ی این‌ها را در نمونه‌ی منشویک‌ها شاهد بوده‌ایم. طنز تاریخ است که اپورتونیست‌های یک کشور واپس‌مانده، پیشگامان اپورتونیست‌های سلسله‌ای از کشورهای پیش‌رفته شدند.<sup>(۴۰)</sup>

نمونه‌های زیادی از برآمدن سریع رفومیسم در خلال جنبش‌های توده‌ای در جامعه‌های کم‌تر توسعه‌یافته وجود دارند. دهه‌ی ۱۹۸۰، شاهد ظهور جنبش‌های مستقل کارگری در اقتصادهای نوپای صنعتی بود. هم از این دست بودند: جنبش هم‌بستگی در لهستان، که به سرعت ایده‌ی انقلاب خودمحدودشونده (self-limiting revolution) را در آغوش گرفت؛ در برزیل،

شورش‌های کارگری بیش‌ازپیش به زیر کنترل حزب کارگری جدیدی درآمد که با سیاست انتخاباتی درآمیخته بود؛ و در خلال واپسین دوران آپارتاید، حزب کمونیست آفریقای جنوبی با شتاب شگفت‌انگیزی به‌عنوان یک حزب سوسیال‌دموکراتیک توده‌ای در حال گسترش بود. در سال‌های اخیرتر، در خلال انقلاب مصر ۲۰۱۱-۱۳، هنگامی که اخوان‌المسلمین در حال ایفای نقش میانجی میان دولت و توده‌ها بود، چندی از کارکردهای یک حزب رفرمیستی را به‌عهده گرفت، که هم برای اخوان‌المسلمین و هم انقلاب‌پی‌آمدهای فاجعه‌باری داشت. این مثال‌ها گرایش کارگران به محدودساختن مبارزات خود را نمایان می‌کند، که ناشی از نبود اعتمادبه‌نفس در میان کارگران است و عمیقاً تحت تأثیر تجربه‌ی آنان از بهره‌کشی و سرکوب در نظام سرمایه‌داری قرار داشته و سبب می‌شود تا آن‌ها راه‌هایی برای سازش با نظم موجود بیابند. همان‌گونه که اکتبر ۱۹۱۷ نشان داده است، تجربه‌ی شکست این سازش‌ها و توانایی کارگران خودسازمان‌یافته برای فراتررفتن از این شرایط، و حضور یک حزب انقلابی توده‌ای در میان کارگران که به آن‌ها یاری کند تا درس‌های سیاسی لازم را فراگیرند، لازمه‌ی چیرگی بر نبود اعتماد به‌نفس در میان کارگران است.

امروزه حتا در اروپای غربی، نسبت به زمان **لنین** یا دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، هنوز فاصله‌ی زیادی با حزب‌های کارگری به‌نسبت پایدار یا به‌خوبی ساختارمند داریم. ظاهراً شاهد دو چیز مخالف هم هستیم، اما در حقیقت با پدیده‌هایی روبه‌روایم که به‌نحوی تنگاتنگ به یک‌دیگر مربوط‌اند. از سویی، حزب‌های سابقاً قوی و موفق، که می‌توانند دست به خودکشی زده (حزب کمونیست ایتالیا)، یا به حاشیه رانده شوند (پاسوک در یونان، حزب سوسیالیست فرانسه یا حزب کارگران در برزیل). و از سوی دیگر، شکل‌بندی‌های رفرمیستی جدید، که می‌توانند خیلی سریع ظاهر شوند - سیریزا در یونان و پودموس در اسپانیا نمونه‌های برجسته‌ی اخیر هستند، اما مورد کم‌یاب و استثنایی حزب کارگر بریتانیا نیز وجود دارد، یعنی یکی از قدیمی‌ترین حزب‌های سوسیال‌دموکراتیک پابرجا، که رهبران آن سخت می‌کوشند آن را هم‌چون یک حزب ضد سیاست ریاضت اقتصادی از نو بنا کنند.

این هر دو پدیده، پی‌آمدهای درازمدت **اُفول** سوسیال‌دموکراسی - که با استحاله‌ی آن به سوسیال‌لیبرالیسم در دوران **تونی بلر** و **گرهارد شرودر** بیش‌ازپیش تشدید شده - و تضعیف ساختارهای سیاسی بورژوازی از پی ده سال بحران و ریاضت اقتصادی هستند. این بدان معناست که حتا در کانون‌های پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری انقلابیان دیگر با شکل‌بندی‌های رفرمیستی استوار روبه‌رو نیستند، که برای **لنین** و **گراهامی** مانعی بزرگ در برابر انقلاب سوسیالیستی در غرب بودند. بی‌تردید علت‌های نااستواری نسبی سوسیال‌دموکراسی معاصر بسیار متفاوت از آن‌هایی هستند که سد راه گسترش پایدار رفرمیسم در روسیه‌ی پیش از انقلاب شدند - یعنی سرکوب همه‌ی چالش‌های دموکراتیک از سوی استبداد تزاری. با این وصف، تراژدی سیریزا - که طی پنج سال از امید چپ جهانی به کارگزار تروئیکا [سه‌گانه‌ی کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول] فروافتاد - نشان می‌دهد که سیاست رفرمیستی معاصر سیال و بی‌ثبات است و می‌تواند فرصت‌های مناسبی برای انقلابیان بیافریند، چنان‌چه آماده‌ی واکنش به‌طرزی اثربخش باشند.

در این زمینه، دو نوآوری سیاسی اصیل انقلاب اکتبر در خور واکاوی است. نخستین آن - شوراها و منطق قدرت دوگانه، هم‌زیستی و درهم‌تافتگی دو شکل سیاسی ناهم‌بند بورژوازی و پرولتری که پس از فوریه ۱۹۱۷ سربرآوردند - ثابت شده که امری جهانی است.<sup>(۴۱)</sup> مبارزات توده‌ای و گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر در سراسر قرن بیستم، شکل‌هایی از خودسازمان‌یابی دموکراتیک را به‌دست داده است که گرایش به گسترش بیش‌تر ابزارهای مبارزه به‌سوی شالوده یک قدرت سیاسی جدید و به چالش کشیدن اقتدار مطلق دولت سرمایه‌داری داشته‌اند. این نوع بدیع و خودانگیخته‌ی سازمان‌دهی، در شکل‌های مختلف و با نام‌های متفاوت - از شوراهای کارگری در آلمان ۱۹۱۸، تا کوردون‌ها (cordones) در شیلی ۱۹۷۳، و تا شوراهای کارگری در ایران ۱۹۷۸-۷۹ - بُرش‌هایی از یک جامعه‌ی خودگردان‌اند که می‌توانند از دل انقلاب‌های کارگری پیروزمند گسترش یابند. جنبش‌های توده‌ای برخاسته از بحران حاضر - بیش از همه، جنبش اشغال میدان‌ها در سال ۲۰۱۱، از تحریر تا پورتا دل سُل، سینتاگما، و پارک زوکوتی - نشانگر اشتیاق مشابهی به شکل‌های مستقیم‌تر دموکراسی بودند که در چارچوب سرمایه‌داری ارائه می‌شود؛ گو این که نیروی پیش‌برنده‌ی این جنبش‌ها اعتصاب عمومی نبود که به شکل‌گیری نخستین شوراها و همانند‌های آن در جاهای دیگر انجامیده بود.

دومین نوآوری بزرگ خود حزب بلشویک بود. این سخن در تعارض با کوشش سترگ لارس لی است که ویژگی سیاسی متمایز بلشویسم را انکار کرده و استدلال می‌کند که لنین دنباله‌رو وفادار کائوتسکی بوده و تلاش کرده است تا دریافت او از جنبش سوسیالیستی را در شرایط روسیه به کار بندد.<sup>(۴۲)</sup> بدون درگیر شدن در بحث‌های گسترده‌ای که روایت لی برانگیخته است، می‌خواهم این نکته‌ی ساده را یادآور شوم که او بر درک خام پیشامارکسی از تاریخ متکی است که بر پایه‌ی آن، آنچه اتفاق می‌افتد چیزی نیست جز به واقعیت پیوستن نیت‌های بازی‌گران. به دیگر سخن، بگذارید بپذیرم که هدف از استدلالی که لنین آجرهایش را یک‌به‌یک از چه باید کرد؟ به بعد روی هم چیده است، خلق روایتی از سوسیال‌دموکراسی آلمان در روسیه تزاری بوده باشد؛ مشکل به‌سادگی این است که این پروژه در غیاب شرایطی - به‌ویژه تکوین یک سرمایه‌داری پیش‌رفته و گسترده، که آماده‌ی برقراری اصلاحات و یک رژیم کمابیش پارلمانی بورژوازی باشد - که به حزب سوسیال‌دموکرات آلمان اجازه می‌داد به‌عنوان یک حزب توده‌ای قانونی در انتخابات شرکت کند، کاملاً دست‌نیافتنی بود. ضرورت انقلاب - در وهله‌ی نخست، همان‌گونه که لنین دریافت، یک انقلاب بورژوازی به‌هدف سرنگونی استبداد که به‌سبب ضعف بورژوازی نیروی پیش‌برنده‌اش را جنبش‌های توده‌ای کارگران و دهقانان از پایین تشکیل می‌دادند - نوع بسیار متفاوتی از حزب را می‌طلبید. این نوعی از حزب بود که تونی کلیف ظهورش را در مجلد نخست زندگی‌نگاری لنین شرح می‌دهد.<sup>(۴۳)</sup> لنین و رفقای حزب را در موقعیتی ساختند که خود برنگزیده بودند و بی‌آن که قصدش را داشته باشند، چیزی نو آفریدند.

یک راه توضیح این تفاوت این است که به جمع‌بندی کائوتسکی مراجعه کنیم. او به‌روشنی می‌گوید:

حزب سوسیالیستی یک حزب انقلابی است، اما حزب انقلاب‌ساز نیست. می‌دانیم که تنها از طریق انقلاب می‌توانیم به هدف‌های خود دست یابیم. نیز می‌دانیم که قدرت ما در برپایی انقلاب همان اندازه ناچیز است که قدرت مخالفان ما در جلوگیری از آن. کار ما برانگیختن انقلاب یا تدارک آن نیست. به‌همان‌سان که

نمی‌توانیم دلخواهانه انقلاب کنیم، نمی‌توانیم کم‌ترین سخنی بگوییم در باره‌ی آغاز آن، و این که تحت چه شرایطی رخ خواهد داد و دارای چه شکل‌هایی خواهد بود. می‌دانیم که مبارزه‌ی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، تا زمانی که این دومی نتواند قدرت سیاسی را کاملاً در اختیار خود گیرد تا بتواند از آن برای پیاده‌کردن جامعه‌ی سوسیالیستی بهره‌برداری کند، پایان نخواهد یافت. می‌دانیم که این مبارزه‌ی طبقاتی گسترده‌تر و شدیدتر، و پرولتاریا از نظر تعداد و نیروی اخلاقی و اقتصادی بزرگ‌تر خواهد شد؛ امری که پیروزی او و شکست سرمایه‌داری را ناگزیر خواهد ساخت. اما در این باره تنها می‌توانیم به گونه‌ای ناروشن حدس‌هایی بزنیم که آخرین نبرد در این جنگ اجتماعی کی و چه‌گونه رخ خواهد داد.<sup>(۴۴)</sup>

از این‌رو، حزب انقلابی در روایت **کائوتسکی**، حزبی است نشسته بر موج‌های ژرف تاریخ، فرآورده‌ی انداموار توسعه‌ی سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی که آمیختگی گام‌به‌گام و پیش‌رونده‌ی ایدئولوژی سوسیالیستی و جنبش کارگری را بازمی‌تاباند. چنان که **شاندرو** بیان می‌کند، مارکسیسم انترناسیونال دوم می‌انگاشت «که رشد نیروهای تولید مسیر تاریخ را تعیین می‌کند؛ شرایط مادی و ذهنی سوسیالیسم به موازات یک‌دیگر گسترش می‌یابند؛ و نظریه‌ی مارکسیستی و مبارزه‌ی طبقاتی به‌نحو موزونی ترکیب می‌شوند.»<sup>(۴۵)</sup> عمل کرد بلشویسم دقیقاً متضمن گسست از این انگاره‌ی «ترکیب هماهنگ» بود - به‌همان‌سان که **لنین** در بازاندیشی گذشته در **بیماری کودکانی «چپ‌روی» در کمونیسم** ترسیم می‌کند، موفقیت انقلابیان حقیقی بستگی به مبارزه‌ی بی‌امان گرایش‌های سیاسی مختلف دارد، که **کائوتسکی** در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان از آن می‌پرهیخت - و چنان که **تروتسکی** در **درس‌های اکتبر** تأکید می‌کرد، شامل نوعی از بحث‌های جدی در میان فعالان بلشویک و در رهبری حزب در هنگامه‌ی انقلاب و پس از آن می‌شد. از این پیش، بلشویک‌ها یک حزب انقلاب‌ساز بودند؛ در این معنی که آن‌ها به‌منظور کمک به شکل‌گیری و هدایت فرآیند انقلابی، فعالانه به مداخله در مبارزه‌ی طبقاتی می‌پرداختند. این را می‌توانیم با وضوح بیش‌تری در لحظه‌هایی ببینیم که بلشویک‌ها به سازمان‌دهی قیام برمی‌آیند - نخست قیام مسکو در دسامبر ۱۹۰۵، و سپس‌تر در جریان تسخیر قدرت در اکتبر ۱۹۱۷. نوشته‌های **لنین** در پاییز ۱۹۱۷، دیگر نشانی از اطمینان‌خاطر به «سرنگونی اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری» ندارد. برعکس، آن‌ها پُر از معنای فوریت و مداومت‌اند، چنان‌که اگر بلشویک لحظه‌ها را درنیابند فاجعه‌ی ضدانقلاب بر سرشان آوار خواهد شد.<sup>(۴۶)</sup> اما سیر رخدادها در فاصله‌ی آوریل تا اکتبر از بسیاری جهت‌ها مهم‌تر بود، که بلشویک‌ها به‌طور منظم در پی همراه کردن اکثریت طبقه‌ی کارگر با خود بودند. **لنین** آن‌چه را که درگیرش بود در **تزه‌های آوریل** خود چنین تبیین می‌کند:

باید به توده‌ها نشان داد که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکن حکومت انقلابی‌اند؛ و از این‌رو، مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن می‌سپارد، وظیفه‌ی ما عبارت است از توضیح صبورانه، نظام‌مند و بی‌وقفه‌ی خطاهای راه‌کارهای آن‌ها [شوراهای نمایندگان کارگران]؛ چنان‌که، به‌ویژه، با نیازهای عملی توده‌ها سازگار افتند.<sup>(۴۷)</sup>



جلب هم‌راهی اکثریت، هم‌چنین در گرو کاربرد سیاستی بود که بعدتر جبهه متحد خوانده می‌شد. به‌مثل، در اوت ۱۹۱۷ بلشویک‌ها دست‌در دست منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی نهادند؛ که پیش از این، بلشویک‌ها را به‌عنوان عوامل آلمان برای جلوگیری از کودتای نظامی نافرجام ژنرال **کورنیلوف** به‌ستوه آورده بودند. زندگی باز و دموکراتیک حزب بلشویک به آن امکان می‌داد تا بازتاب‌دهنده‌ی رادیکالیزه‌شدن روبه‌رشد کارگران و سربازان، و راهبر آنان به‌سوی تسخیر قدرت باشد. اما این بدان معنا نیست که هیچ قاعده‌ای بر بحث‌ها حاکم نبوده است. مسأله‌ی مرکزی و حساس در پاییز ۱۹۱۷، عبارت از این بود که آیا باید سازمان‌دهی برای تصرف قدرت را در دستور کار گذاشت یا نه؟ بحث‌های **لنین** و **تروتسکی** درباره‌ی قیام (رویکرد تاکتیکی آن‌ها متفاوت بود، و تشخیص **تروتسکی** روی هم‌رفته درست‌تر)، با مخالفت علنی گروهی به‌رهبری **زینوویف** و **کامنف** روبه‌رو شد. سرانجام، اکثریت کمیته‌ی مرکزی حزب با یک اولتیماتوم مبنی بر تهدید آن‌ها به اقدام انضباطی، براین مشکل چیره شد. یک حزب انقلاب‌ساز قادر نیست به وظایف خود عمل کند، اگر مجادله‌ها پایان نیابند، دست کم به‌طور موقت، و اگر اقلیت به تصمیم‌های اکثریت احترام نگذارد.

مبنای اندیشگی راهبردی که بلشویک‌ها تعقیب می‌کردند، نظریه‌ی امپریالیسم **لنین** بود که طی سال‌های جنگ پرورده شده بود. هم از این‌رو، او در یک متن کلیدی در آوریل نوشت: «ما می‌خواهیم به جنگ امپریالیستی جهان‌گیری خاتمه دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آن‌اند، و منافع میلیاردها میلیارد سرمایه با آن در آمیخته است؛ جنگی است که بدون بزرگ‌ترین انقلاب پرولتری در تاریخ بشر، نمی‌توان آن را با یک صلح به‌راستی دموکراتیک به پایان رساند.»<sup>(۴۹)</sup> همان‌طور که **کراوس** یادآور می‌شود، این تحلیل تناقض‌های جامعه‌ی روسیه را در چارچوب دگرگونی‌های تحمیل‌شده از سوی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی قرار می‌دهد - برآمدن بلوک‌های سرمایه‌داری انحصاری و رقابت بین آن‌ها به جدال‌های بین‌امپریالیستی دامن می‌زد که آماده‌ی برافروختن جنگ‌های جهانی بودند، و انقلاب سوسیالیستی یگانه پاسخ درخور و کوبنده‌ی این اوضاع بود. این امر پویایی قدرت شورایی در روسیه را هم‌چون سرآغاز فرآیند انقلاب جهانی موجه می‌ساخت، که در متن آن یک انترناسیونال کمونیستی جدید در تکاپوی پیوندزدن شورش‌های کارگری با قیام‌های ملی در مستعمره‌ها بود. لازمه‌ی پی‌گیری این فرآیند، تعمیم الگوی بلشویکی حزب انقلاب‌ساز بود.<sup>(۵۰)</sup>

مشکل این است که معلوم شد صادر کردن این نوآوری بسیار دشوارتر از شکل شورایی سازمان‌یابی است، که کارگران در پی‌گیری منطق مبارزات توده‌ای خود، بارها به‌طور خودانگیخته آن را دگربار کشف کرده‌اند. سال‌های آغازین کمینترن، نمایان‌گر تلاش قهرمانانه‌ای در راستای انجام دقیق و سریع این امر بود. اما، هم‌چنان که **کلیف** در زندگی‌نگاری خود از **لنین** نیز نشان می‌دهد، ثابت شد که گره‌زدن آن‌چه به‌راستی در زمینه‌ی راهبرد بلشویکی جدید بود، با سازمان‌دهی برپایه‌ی ویژگی‌های ملی سنت‌های سوسیالیستی متفاوت بی‌اندازه دشوار است. هیچ جای‌گزین آسانی برای روند طولانی و دشواری وجود نداشت که طی آن بلشویک‌ها با گذر از نشیب و فرازهای مبارزه‌ی توده‌ای، در هنگامه‌ی سرکوب و تبعید، خود را سامان بخشیدند؛ و سنت‌های کنش جمعی، بحث‌های جدی و اعتماد متقابل را پدید آوردند که ارزش‌مندی خود را در سال ۱۹۱۷ به اثبات رساند. درست همین قدرت و اعتبار بلشویک‌ها پس از انقلاب خودمانعی بزرگ بر سر راه یک هم‌بستگی بین‌المللی اصیل بود. از آن‌رو که آن‌ها به گرایش در درون هیأت‌های رهبری در سطح ملی میدان می‌دادند که به‌جای تصمیم‌گیری خلاقانه در باب

استراتژی و تاکتیک‌های مناسب با شرایط خود، از مسکو پیروی کنند؛ و به‌جای توجه به نظرهای بلشویک‌ها، به آن‌ها به دیده‌ی دستورالعمل بنگرند. این جهت‌گیری از راه سیاست «بلشویکی‌کردن» کمینترن به ریاست زینوویف در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ نهادینه شد و سپس‌تر به سرسپردگی نظام‌یافته‌ی حزب‌های کمونیست کشورهای دیگر از الزام‌های سیاست خارجی روسیه‌ی عصر استالین تبدیل شد.

ناکامی انقلاب در گسترش به‌سوی غرب سبب شد تا روند توسعه‌ی ناموزون و مرکب، که به‌شکل‌گیری شرایط انقلابی در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ انجامیده بود، در جهت عکس و به‌سود ضدانقلاب چرخش کند. ضرورت صنعتی‌شدن شتابان روسیه، پی‌آمد منطقی رقابت بینادولتی بود، که در کانون تحلیل تروتسکی از ویژگی‌های توسعه‌ی روسیه قرار داشت. تحمیل دوباره‌ی این ضرورت، تباهی دستاوردهای انقلاب اکتبر را رقم زد. این امر شکل بی‌اندازه خاصی به‌خود گرفت، چنان‌که مایه‌ی سردرگمی دو نسل از چپ‌ها شد. آنچه رخ داد نه سقوط آشکار دولت شورایی، بل استحاله‌ی رژیم بلشویکی بود که از اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ یک دیکتاتوری حزبی بود، که رهبران‌اش میان یک سرسپردگی ذهنی به قدرت طبقاتی کارگران با موقعیت عینی‌شان به‌عنوان مدیران یک دولت رویارو با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی پیش‌رفته‌تر غربی گرفتار آمده بودند. همان‌گونه که مارکس پیش‌گویانه گفته بود: هستی اجتماعی بر آگاهی پیروز شد. صنعتی‌کردن اجباری روسیه در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ و اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰، کارگران و دهقانان را تابع اولویت‌های انباشت سرمایه کرد و روسیه را به یک قدرت امپریالیستی متکی به‌خود، و درگیر در روند جهانی اقتصاد و رقابت‌های ژئوپلیتیکی در زیر پرچم «ساختمان سوسیالیسم» تبدیل کرد.

استیو اسمیت در تاریخ خردمندان و پژوهش‌گرانه‌ی خود از دوران انقلاب روسیه، اظهار می‌کند که این پی‌آمد انقلاب روسیه نشان می‌دهد که پروژه‌ی بلشویک‌ها اشتباه بود. او هشدارهای ژان ژورس، رهبر سوسیالیست فرانسوی، و کائوتسکی را علیه این انتظار که انقلاب سوسیالیستی می‌تواند از جنگ برخیزد، به نشانه‌ی تأیید نقل کرده و می‌افزاید:

بلشویک‌ها تردید نداشتند که نظام سرمایه‌داری رو به زوال می‌تواند به زودی زود سقوط کند... صد سال پس از آن... روشن است که انقلاب روسیه به‌سبب بحران نهایی سرمایه‌داری پدید نیامد... سرتاسر قرن بیستم نمایان‌گر پویایی و نوآوری گسترده‌ی سرمایه‌داری بوده است... درست در هنگامه‌ی که، شاهد تمرکز عظیم ثروت در دست‌های محدود و برآمدن شکل‌های جدیدی از خودبیگانگی بوده‌ایم.<sup>(۵۱)</sup>

به‌نظر می‌رسد که این استدلال به ایده‌ی دیگری از کائوتسکی متکی است، بدین معنی که خود جنگ جهانی اول پی‌آمد توسعه‌ی سرمایه‌داری نبود و فرآیند این توسعه می‌توانست به‌نحو صلح‌آمیزی به یک «اولترا-امپریالیسم» یک‌پارچه‌ی جهانی تحول یابد.<sup>(۵۲)</sup> این به‌معنای نادیده گرفتن این واقعیت است که در سال‌های پس از انقلاب اکتبر، سرمایه‌داری بدترین بحران در تاریخ خود را تا به امروز تجربه کرده است: بحران بزرگ سال‌های ۱۹۲۹-۳۹. لیونل روبینز، اقتصاددان لیبرال، در سال ۱۹۳۴ نوشت، کاملاً روشن است که سال ۱۹۱۴ به‌طور تنگاتنگی با سال ۱۹۲۹ مرتبط است: «ما نه در چهارمین، بل نوزدهمین سال از بحران جهانی زندگی می‌کنیم.»<sup>(۵۳)</sup> و سرمایه‌داری از طریق یک جنگ جهانی ویران‌گرتز از این بحران جَست، که طی آن با

هولوکاست بشریت را به حَضیض ذلت فرونشاند. شرط‌بندی لنین، که انقلاب سوسیالیستی می‌تواند غول امپریالیسم را به زانو درآورد، اگر پیروز می‌شد می‌توانست از این جنون بربریت پیش‌گیری کند. او به نقل این حکمت آلمانی علاقه داشت که: «پایان دهشت‌ناک به از دهشت بی‌پایان است.» (Besser ein Ende mit Schmerzen als Schmerzen ohne Ende.)

اسمیت خود مایل است که چنین تاریخ‌های بدیلی را به‌طور جدی مورد توجه قرار دهد و انتقاد زیر به لنین حاوی نکته‌ی جالبی است:

مهم‌تر از همه آن‌که، او میراثی از ساختار قدرت به‌جا نهاد که متکی بر رهبری فردی بود؛ و این امر تصورهای و ظرفیت‌هایی از رهبر برمی‌ساخت که بسیار فراتر از یک نظام حکومتی دموکراتیک می‌رفت. پی‌آمد منطقی این مسأله – گرچه غالباً از سوی کسانی که استالینیسم را یک‌سره ادامه‌ی لنینیسم می‌خوانند، نادیده انگاشته می‌شود – این است که اگر بوخارین یا تروتسکی دبیر کل [حزب] شده بودند، عصر وحشت استالینیسم رخ نمی‌نمود؛ هرچند واپس‌ماندگی اقتصادی و انزوای بین‌المللی، فضای تنفس آن‌ها را محدود می‌ساخت.<sup>(۵۴)</sup>

حتا فراتر از این ممکن بود اتفاق افتد، هرآینه انقلاب قادر می‌شد مرزهای امپراتوری روسیه را در نوردد؛ به‌ویژه اگر انقلاب آلمان به فراسوی مرزهای سرنگونی قیصر و برپایی یک جمهوری دموکراتیک گسترش یافته بود. آلمان در دوره‌ی ۱۹۱۸-۲۳، شاهد سلسله‌ای از پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌های نیروهایی بود که برای انقلابی از نوع اکتبر در آلمان می‌جنگیدند، و در نهایت به شکست انجامیدند. اما اگر رویکرد جبرباورانه به تاریخ را نپذیریم و بخواهیم سناریوهای بدیل برای رژیم بلشویکی را در نظر آوریم، به‌لحاظ منطقی هیچ دلیلی در دست نیست که امکان یک پیش‌روی انقلابی در خارج از روسیه را مردود بدانیم. امری که اگر اتفاق افتاده بود، آن‌گاه تاریخ قرن بیستم بسیار متفاوت می‌بود.<sup>(۵۵)</sup> از دست نهادن لذت‌های سرمایه‌داری مصرفی، می‌توانست بهای اندکی باشد برای اجتناب از آشویتس و هیروشیما، و آغاز به پی‌افکندن یک جامعه‌ی به‌راستی کمونیستی.

## نتیجه‌گیری

اما، دریغا که انقلاب شکست خورد. این ما را به جایی می‌برد که، هم‌راه با **دانیل بن سعید**، وارد آن شدیم: «پایان یک چرخه‌ی بزرگ.» نخست آن‌که، اتحاد شوروی سرانجام قربانی همان منطق رقابت اقتصادی و ژئوپلیتیکی شد که خود از آن شکل گرفت. اما تا اندازه‌ای به‌سبب سرمایه‌گذاری ایدئولوژیک بسیاری از چپ‌ها – حتا از میان منتقدان استالینیسم – روی اتحاد شوروی به‌مثابه‌ی نوعی بدیل در مقابل سرمایه‌داری، ولو کج‌وکوله و از ریخت‌افتاده، انقلاب‌های ۱۹۸۹-۹۱ دامنه‌ی یورش نولیبرالیسم جهانی را بیش از حد گسترده ساخت. اکنون اما سرمایه‌داری نولیبرال خود در بحران عمیقی دست‌وپا می‌زند؛ نه فقط

به علت ورشکستگی سال‌های ۲۰۰۷-۸ و پی‌آمدهایش، بل هم‌چنین به خاطر بی‌زاری و سرکشی علیه حزب‌های طبقه‌ی حاکم. این امر زمینه‌ی مناسبی فراهم می‌کند تا باردیگر تأکید شود که انقلاب اکتبر هم‌چنان در لحظه‌ی حاضر دارای اهمیت است.

این نه صرفاً از آن‌رو که نشانه‌ی سهمگین‌ترین شوک سیاسی است که تاکنون به نظام سرمایه‌داری وارد شده؛ بل به طور مشخص‌تر، کل تجربه‌ی بلشویسم می‌باید هم‌چون نقطه‌ی مرجع بنیادی برای کسانی ماندگار بماند، که برآن‌اند تا سنت انقلابی مارکسیستی را تداوم بخشند. این به معنی نوعی الگوبرداری مکانیکی نیست، که لنین خود به‌ویژه در کنگره‌ی چهارم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۲ در باره‌اش هشدار می‌داد. **تروتسکی**، مدافع «درس‌های اکتبر» همیشه اصرار داشت که ادامه‌دادن یک سنت همواره دلالت بر فرآیند گزینش آن چیزی از گذشته را دارد که هنوز قابل استفاده است. تجربه‌های انقلابی بزرگ - نه فقط روسیه‌ی ۱۹۱۷، هم‌چنین آلمان ۱۹۱۸-۲۳ و ایتالیای ۱۹۱۸-۲۰ - نیازمند یک مطالعه‌ی انتقادی همه‌جانبه، نه هم‌چون فعالیتی مهجور، بل در راستای تعیین علت‌های واقعی پیروزی‌ها و ناکامی‌های آن دوران هستند؛ تا از این ره‌گذر بیاموزانند که چگونه انقلابیان می‌توانند در شرایط حاضر بهتر عمل کنند.

در مورد روسیه، عمل‌کرد توسعه‌ی ناموزون و مرکب در متن جنگ جهانی امپریالیستی امکان هم‌آمیزی جنبه‌های عام و خاص، به‌ویژه از گرایش فراگیر مبارزات توده‌ای کارگران برای ایجاد قدرت دوگانه و باشندگی خاصی از یک حزب انقلابی را پدید آورد، که توانایی حداکثر استفاده از چنین موقعیتی را داشته باشد. آیا تکرار چنین تلاقی و هم‌گرایی بی‌نظیری امکان‌پذیر است؟ شرط‌بندی سیاست انقلابی مارکسیستی این است که آری، امکان‌پذیر است. به‌هم پیوستن خودسازمان‌دهی مردمی و یک حزب انقلابی توده‌ای، بی‌شک در شرایط و شکل‌های بسیار متفاوت از روسیه ۱۹۱۷ خواهد بود. اما، هر قدر که ممکن است پیروزی‌های به‌بارآمده از تجربه‌های نو درخشان باشند، از درخشش ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ هیچ نمی‌کاهند؛ هنگامی که طبقه‌ی کارگر روسیه نشان داد که - و چه گونه - می‌توان سرمایه را درهم شکست.

\* **الکس کالینیکوس**، استاد مطالعات اروپایی در کینگز کالج لندن، و سردبیر نشریه‌ی *اینترنشنال سوشیالیزم* است.

\*\* این مقاله در شماره‌ی اکتبر ۲۰۱۷ نشریه‌ی *اینترنشنال سوشیالیزم* منتشر شده است:

<http://isj.org.uk/the-orphaned-revolution/>

## یادداشت‌ها

\* عبارت‌های داخل قلاب از مترجم است.

۱. در باب واقعیت خیزش عید پاک و ریاکاری‌های گرداگرد آن، نگاه کنید به: الن، ۲۰۱۶. انقلاب انگلیس در دهه‌ی ۱۶۴۰، همانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تا حد زیادی از سوی نخبگان سیاسی انکار شده است و، به برکت پیروزی «تجدیدنظرطلبی» در میان مورخان دانشگاهی، به غلط هم‌چون ستیزه‌ای مذهبی و قانون‌مدارانه تصویر شده است. هینس و ولفریز (ویراستاران)، ۲۰۰۷، سرکوب گسترده‌ی تاریخ‌نگاری انقلاب‌های بزرگ را مورد نقد قرار داده‌اند. از جوزف چونارا، کوین کار، جیمز ایدن، جان رز و کامیلیا رویال به‌خاطر اظهارنظرشان در باره‌ی پیش‌نویس نوشتار حاضر بسیار سپاس گزارم.

۲. Osborn, 2005

۳. Matthews, 2017 .

۴. Go to <https://twitter.com/BraddJaffy/status/884525634751524865/video/1>

۵. فیجز، ۱۹۹۶، و به‌ویژه پایپس (ویراستار)، ۱۹۹۶. تحقیق پایپس از سوی لی، ۲۰۰۱، ابطال شده است.

۶. Brenton (ed), 2016.

۷. فیجز، ۲۰۱۶، ص ۱۴۴. استثنای این مجموعه‌ی بسیار کم‌مایه، یک ارزیابی نافذ از دمنیک لیون است که به‌طور مشخصی به بافتار ژئوپلیتیکی می‌پردازد.

8. Fitzpatrick, 2017, and Brenton, 2017.

9. Harvey, 2014, p91.

10. Hobsbawm, 1994, pp4 and 9.

۱۱. هابسبام، ۲۰۱۶، ۱۹۹۴، ص ۴۹۸. پری آندرسون در بررسی خود از عصر نهایت‌ها و ایام دل‌چسب، خودزندگی‌نگاری هابسبام، ۲۰۰۲؛ تردید و دودلی‌های تاریخی، سیاسی و شخصی او را به‌تفصیل مورد مذاقه قرار داده است. آندرسون ۲۰۰۲a و ۲۰۰۲b.

۱۲. این متن در بحث‌های میان اتحادیه‌ی کمونیست‌های انقلابی فرانسه (LCR) و حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا (SWP)، در اوج جنبش ضدسرمایه‌داری در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ ریشه دارد. دانیل این‌را در نامه‌ای به من در دسامبر ۲۰۰۲ نوشت

که دیگر رهبران LCR (لیون کریمیو، فرانسوا دوول و فرانسوا سابو) نیز آن را امضا کردند؛ ترجمه‌ی انگلیسی من از متن نامه، در شماره‌ی دوم بولتن بحث گرایش اینترنت‌نشال سوشالیست، ژانویه ۲۰۰۲، منتشر شد.

۱۳. Cliff, 2003, Harman, 1990, and Callinicos, 1991.

۱۴. See the admirable account of the revolution in Sherry, 2017.

۱۵. Trotsky, 1975, pp202 and 203.

۱۶. See especially Broué, 2004, Harman, 1983 and Riddell (ed), 2015.

۱۷. برای نمونه، بن سعید، ۲۰۰۲، و بن سعید ۲۰۰۳b. نگاه کنید به بحث من در باره‌ی اندیشه‌ی سیاسی بن سعید، که بر اهمیت لنین در نزد او تأکید می‌کند. کالینیکوس، ۲۰۱۲.

۱۸. لی، ۲۰۰۶؛ شاندرو، ۲۰۱۴؛ کراوس، ۲۰۱۵؛ علی، ۲۰۱۷؛ و مالینو، ۲۰۱۷. به‌یقین این «احیای لنین» از کنفرانسی با موضوع لنین در شهر اسن در سال ۲۰۰۱ شروع شد. این کنفرانس را اسلاوی ژیتوک ترتیب داد و مقاله‌های ارائه‌شده در آن (از جمله شامل نوشته‌های بن سعید و من)، گردآوری شده است در: باجن، گولاکیس و ژیتوک (ویراستاران)، ۲۰۰۷.

۱۹. ژیتوک (ویراستار)، ۲۰۰۲، احتمالاً کامل‌ترین بحث خود در باره‌ی لنین را به‌همراه یک انتخاب سودمند از نوشته‌های لنین در سال ۱۹۱۷ ارائه کرده است. برای برخی انتقادات به استفاده‌ی ژیتوک از لنین، نگاه کنید به: کالینیکوس، ۲۰۰۱، صص ۳۹۷-۳۹۱، و کالینیکوس ۲۰۰۷.

۲۰. Luxemburg, 1908.

۲۱. Addison, 1977, Fenby, 2011, chapter 16.

۲۲. Cliff, 1963.

۲۳. Krausz, 2015, p363.

۲۴. کراوس، ۲۰۱۵، ص ۸۹. شکل‌گیری اندیشه‌ی لنین پیش از سال ۱۹۱۷، و به‌ویژه گسترش تدریجی درک او از مسأله‌ی ارضی، به‌تفصیل پژوهیده شده است در: شاندرو، ۲۰۱۴.

۲۵. تروتسکی ۲۰۱۷، ص ۵. هم‌چنین نگاه کنید به تروتسکی، ۱۹۷۳. مارشال پو، دیدگاه تاریخی مشابهی را ارائه می‌کند که بر پایه‌ی آن، از قرن شانزدهم به بعد، دولت روسیه قادر شد با بهره‌گیری از انزوای ژئوپولیتیک و اصلاحات آمرانه‌ی مدرن به پیروی از کشورهای پیش‌رفته‌تر غربی، خود را از سیطره‌ی اروپا دور نگه دارد.

۲۶. Trotsky, 2017, p4.

۲۷. برای این، و داده‌های بیش‌تر در باره‌ی اواخر امپراتوری روسیه، نگاه کنید به: اسمیت، ۲۰۱۷، فصل اول.

۲۸. استون، ۱۹۸۳، صص ۷-۸۶. روی هم‌رفته نگاه کنید به دو فصل درخشانِ آغازین این کتاب.

۲۹. Stone, 1983, p144.

۳۰. سه پژوهش تاریخی بزرگِ اخیر، کلارک، ۲۰۱۳؛ توز، ۲۰۱۴؛ و لیون، ۲۰۱۵، همگی بر نقش مهم روسیه در شروع و مسیر جنگ جهانی اول تأکید دارند. کتابِ توز از این حیث که نظریه و راهبرد بلشویکی را بسیار جدی تلقی می‌کند، استثنایی است. استون، ۲۰۰۸، روایتی کلاسیک از جنگ روسیه است.

۳۱. اسمیت، ۱۹۸۳، و مورفی، ۲۰۰۵، دو پژوهش اساسی از کارگران فلزکار روسیه به دست می‌دهند؛ برای غرب، نگاه کنید به: پیر بو، ۲۰۰۴؛ هینتون، ۱۹۷۳؛ و گولگ‌اشتاین ۱۹۸۵.

۳۲. Trotsky, 2017, pxvi.

۳۳. رابینویچ، ۲۰۱۷، ص ۳۱۱. لازم به تأکید است که رابینویچ به‌هیچ‌رو دفاعیه‌پرداز بلشویک‌ها نیست؛ زیرا که او نسبت به مخالفت لنین و تروتسکی با تشکیل یک حکومت ائتلافی از همه‌ی حزب‌های موجود در شوراهای، موضعی سخت انتقادی داشت؛ حتا اگر این امر، با زمین‌گیر کردن رژیم شوروی در پی اختلاف‌های داخلی پیروزی ضدانقلاب را تضمین می‌کرد.

۳۴. Lenin, 1964c, pp262 and 263.

۳۵. Nolte, 1987.

۳۶. برای یک تصویر منصفانه‌تر از جنگ داخلی، نگاه کنید به اسمیت، ۲۰۱۷، فصل ۴. هم‌چنین، برای بازتاب گسترده‌تر نقش تعیین‌کننده‌ی خشونت ضدانقلابی در گسترش هراس‌افکنی انقلابی، نگاه کنید به: میر، ۲۰۰۰؛ و برای دفاع از بلشویک‌ها، ریز، ۱۹۹۱. پیرانی، ۲۰۰۸، یک پژوهش جدید از بیگانگی رو به‌رشد بلشویک‌ها از طبقه‌ی کارگر روسیه در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ است.

37. Lenin, 1964d, p64.

38. Gramsci, 1975, II, pp865-867.

39. Especially Gramsci, 1978.

40. Lenin, 1964d, p30.

41. See Callinicos, 1977, and Gluckstein, 1985.

۴۲. نگاه کنید به کتاب‌شناسی گسترده و انتقادی از روایت لی از لنین در کار و جنکینز، ۲۰۱۴.

۴۳. Cliff, 1975-8

۴۴. Kautsky, 1909, p50.

۴۵. Shandro, 2014, p99.

۴۶. این به‌نحو روشنی در مجموعه‌ی گردآوری‌شده در ژیتزک (ویراستار)، ۲۰۰۲، نمایان است.

۴۷. لنین ۱۹۶۴a، ص ۲۳. برای یک نقد به کوشش لی جهت نفی اهمیت تزه‌های آوریل، نگاه کنید به، کار، ۲۰۱۷.

۴۸. شرح این فرآیند به تفصیل در رابینویچ، ۲۰۱۷، آمده است. (برای اولتیماتوم نگاه کنید به صص ۳۱۰-۱۱)

۴۹. Lenin, 1964b, p88.

۵۰. Callinicos, forthcoming.

۵۱. Smith, 2017, pp391-392.

۵۲. Kautsky, 2011 .

۵۳. Robbins, 1934, p1.

۵۴. Smith, 2017, p388.

۵۵. Harman, 1983.

## منابع

Addison, Paul, 1977, *The Road to 1945: British Politics and the Second World War* (Quartet).

Ali, Tariq, 2017, *The Dilemmas of Lenin: Terrorism, War, Empire, Love, Revolution* (Verso)

Allen, Kieran, 2016, *1916: Ireland's Revolutionary Tradition* (Pluto).

Anderson, Perry, 2002a, "The Age of EJH", *London Review of Books* (3 October), [www.lrb.co.uk/v24/n19/perry-anderson/the-age-of-ejh](http://www.lrb.co.uk/v24/n19/perry-anderson/the-age-of-ejh)



Anderson, Perry, 2002b, “Confronting Defeat”, London Review of Books (17 October), [www.lrb.co.uk/v24/n20/perry-anderson/confronting-defeat](http://www.lrb.co.uk/v24/n20/perry-anderson/confronting-defeat)

Bensaïd, Daniel, 2002, “Leaps! Leaps! Leaps!”, International Socialism 95 (summer), <http://pubs.socialistreviewindex.org.uk/isj95/bensaid.htm>

Bensaïd, Daniel, 2003a, “Notes sur les regroupements”, <http://danielbensaid.org/Notes-sur-les-regroupements?lang=fr>

Bensaïd, Daniel, 2003b, *Un monde à changer: mouvements et stratégies* (Textuel).

Brenton, Tony (ed), 2016, *Historically Inevitable? Turning Points of the Russian Revolution* (Profile Books).

Brenton, Tony, 2017, “Letters: What’s Left?”, London Review of Books (18 May), [www.lrb.co.uk/v39/n10/letters#letter11](http://www.lrb.co.uk/v39/n10/letters#letter11)

Broué, Pierre, 2004 [1971], *The German Revolution, 1917-23* (Brill).

Budgen, Sebastian, Stathis Kouvelakis and Slavoj Žižek (eds), 2007, *Lenin Reloaded: Towards a Politics of Truth* (Duke University Press).

Callinicos, Alex, 1977, “Soviet Power”, International Socialism 103 (first series, November), [www.marxists.org/history/etol/writers/callinicos/1977/11/sovpower.htm](http://www.marxists.org/history/etol/writers/callinicos/1977/11/sovpower.htm)

Callinicos, Alex, 1991, *The Revenge of History: Marxism and the East European Revolutions* (Polity).

Callinicos, Alex, 2001, “Review of Slavoj Žižek, *The Ticklish Subject*, and Judith Butler, Ernesto Laclau and Slavoj Žižek, *Contingency, Hegemony, Universality*”, *Historical Materialism*, 8.

Callinicos, Alex, 2007, “Leninism in the Twenty-first Century? Lenin, Weber, and the Politics of Responsibility”, in Budgen, Kouvelakis, and Žižek (eds), 2007.

Callinicos, Alex, 2012, “Daniel Bensaïd and the Broken Time of Politics”, *International Socialism* 135 (summer), <http://isj.org.uk/daniel-bensad-and-the-broken-time-of-politics/>

Callinicos, Alex, forthcoming, “Lenin and Imperialism”, in Tom Rockmore and Norman Levine (eds), *The Palgrave Handbook of Leninist Political Philosophy* (Palgrave Macmillan).

Clark, Christopher, 2013, *The Sleepwalkers: How Europe Went to War in 1914* (Penguin).

Cliff, Tony, 1963, “Deflected Permanent Revolution”, *International Socialism* 12 (first series, spring), [www.marxists.org/archive/cliff/works/1963/xx/permrev.htm](http://www.marxists.org/archive/cliff/works/1963/xx/permrev.htm)

Cliff, Tony, 1975-8, *Lenin* (4 volumes, Pluto).

Cliff, Tony, 2003 [1948], “The Nature of Stalinist Russia”, in *Marxist Theory After Trotsky: Selected Writings*, volume 3 (Bookmarks), [www.marxists.org/archive/cliff/works/1948/stalruss/](http://www.marxists.org/archive/cliff/works/1948/stalruss/)

Corr, Kevin, and Gareth Jenkins, 2014, “The Case of the Disappearing Lenin”, *International Socialism* 144 (autumn), <http://isj.org.uk/the-case-of-the-disappearing-lenin/>

Corr, Kevin, 2017, “Lenin’s April Theses and the Russian Revolution”, *International Socialism* 154 (spring), <http://isj.org.uk/lenins-april-theses-and-the-russian-revolution>

Fenby, Jonathan, 2011, *The General: Charles de Gaulle and the France He Saved* (Simon & Schuster).

Figes, Orlando, 1996, *A People’s Tragedy: The Russian Revolution 1891-1924* (Jonathan Cape).

Figes, Orlando, 2016, “The ‘Harmless Drunk’: Lenin and the October Insurrection”, in Brenton (ed), 2016.

Fitzpatrick, Sheila, 2017, “What’s Left?”, *London Review of Books* (30 March), [www.lrb.co.uk/v39/n07/sheila-fitzpatrick/whats-left](http://www.lrb.co.uk/v39/n07/sheila-fitzpatrick/whats-left)

Gluckstein, Donny, 1985, *The Western Soviets: Workers’ Councils versus Parliament, 1915-20* (Bookmarks).

Gramsci, Antonio, 1975, *Quaderni del carcere* (4 volumes, Einaudi).

Gramsci, Antonio, 1978, “Some Aspects of the Southern Question”, in *Selections from the Political Writings 1921-1926* (Lawrence & Wishart).

Harman, Chris, 1983, *The Lost Revolution: Germany 1918 to 1923* (Bookmarks).

Harman, Chris, 1990, “The Storm Breaks: The Crisis in the Eastern Bloc”, *International Socialism* 46 (spring), [www.marxists.org/archive/harman/1990/xx/stormbreaks.html](http://www.marxists.org/archive/harman/1990/xx/stormbreaks.html)

Harvey, David, 2014, *Seventeen Contradictions and the End of Capitalism* (Profile Books).

Haynes, Mike, and Jim Wolfreys (eds), 2007, *History and Revolution: Refuting Revisionism* (Verso).

Hinton, James, 1973, *The First Shop Stewards Movement* (Allen & Unwin).

Hobsbawm, Eric, 1994, *The Ages of Extremes: The Short Twentieth Century 1914-1991* (Penguin).

Hobsbawm, Eric, 2002, *Interesting Times: A 20th-Century Life* (Allen Lane).

Kautsky, Karl, 1909, *The Road to Power* (Samuel A Bloch),  
[www.marxists.org/archive/kautsky/1909/power/index.htm](http://www.marxists.org/archive/kautsky/1909/power/index.htm)

Kautsky, Karl, 2011 [1914], "Imperialism", in Richard B Day and Daniel Gaido (eds), *Discovering Imperialism: Social Democracy to World War I* (Brill).

Krausz, Tamás, 2015, *Reconstructing Lenin: An Intellectual Biography* (Monthly Review Press).

Lenin, V I, 1964a [1917], "The Tasks of the Proletariat in the Present Revolution", in *Collected Works*, volume 24 (Progress),  
[www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/apr/04.htm](http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/apr/04.htm)

Lenin, V I, 1964b [1917], "The Tasks of the Proletariat in Our Revolution (Draft Platform for the Proletarian Party)", in *Collected Works*, volume 24 (Progress),  
[www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/tasks/index.htm#ch12](http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/tasks/index.htm#ch12)

Lenin, V I, 1964c [1919], "The Constituent Assembly Elections and the Dictatorship of the Proletariat", in *Collected Works*, volume 30 (Progress),  
[www.marxists.org/archive/lenin/works/1919/dec/16.htm](http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1919/dec/16.htm)

Lenin, V I, 1964d [1920], "Left-Wing" Communism: An Infantile Disorder, in *Collected Works*, volume 31 (Progress), [www.marxists.org/archive/lenin/works/1920/lwc/index.htm](http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1920/lwc/index.htm)

Lieven, Dominic, 2015, *Towards the Flame: Empire, War and the End of Tsarist Russia* (Penguin).

Lieven, Dominic, 2016, "Foreign Intervention: The Long View", in Brenton (ed), 2016.

Lih, Lars, 2001, "Review of Richard Pipes, *The Unknown Lenin* (1996) and V I Lenin, *Neizvestnyye dokumenty, 1891-1922* (1999)", *Canadian-American Slavic Studies*, volume 35, issue 2-3.

Lih, Lars, 2006, *Lenin Rediscovered: What is to Be Done? in Context* (Brill).

Luxemburg, Rosa, 1908, "Reform or Revolution?",  
[www.swp.org.uk/sites/all/files/pamphlets/3\\_revolutionary-classics-course\\_reform-or-revolution.pdf](http://www.swp.org.uk/sites/all/files/pamphlets/3_revolutionary-classics-course_reform-or-revolution.pdf)

Matthews, Owen, 2017, "Why Putin's Russia will be Keeping Quiet about 1917", *Spectator* (7 January), [www.spectator.co.uk/2017/01/why-putins-russia-will-be-keeping-quiet-about-1917/](http://www.spectator.co.uk/2017/01/why-putins-russia-will-be-keeping-quiet-about-1917/)

Mayer, Arno J, 2000, *The Furies: Violence and Terror in the French and Russian Revolutions* (Princeton University Press).

Molyneux, John, 2017, *Lenin for Today* (Bookmarks).

Murphy, Kevin, 2005, *Revolution and Counterrevolution: Class Struggle in a Moscow Metal Factory* (Berghahn).

Nolte, Ernst, 1987, *Der europäische Bürgerkrieg 1917-1945: Nationalsozialismus und Bolschewismus* (Propyläen Verlag).

Osborn, Andrew, 2005, "Putin: Collapse of the Soviet Union was 'Catastrophe of the Century'", *Independent* (25 April), [www.independent.co.uk/news/world/europe/putin-collapse-of-the-soviet-union-was-catastrophe-of-the-century-521064.html](http://www.independent.co.uk/news/world/europe/putin-collapse-of-the-soviet-union-was-catastrophe-of-the-century-521064.html)

Pipes, Richard (ed), 1996, *The Unknown Lenin: From the Secret Archive* (Yale University Press).

Pirani, Simon, 2008, *The Russian Revolution in Retreat, 1920-24: Soviet Workers and the New Communist Elite* (Routledge).

Poe, Marshall, 2003, *The Russian Moment in World History* (Princeton University Press).

Rabinowitch, Alexander, 2017 [1976], *The Bolsheviks Come to Power: The Revolution of 1917 in Petrograd* (Pluto),

Rees, John, 1991, "In Defence of October", *International Socialism* 52 (autumn),  
[www.marxists.org/history/etol/writers/rees-j/1991/xx/october.html](http://www.marxists.org/history/etol/writers/rees-j/1991/xx/october.html)

Riddell, John (ed), 2015, *To the Masses: Proceedings of the Third Congress of the Communist International, 1921* (Brill).

Robbins, Lionel, 1934, *The Great Depression* (Macmillan).

Shandro, Alan, 2014, *Lenin and the Logic of Hegemony: Political Practice and Theory in the Class Struggle* (Brill).

Sherry, Dave, 2017, *Russia 1917: Workers' Revolution and the Festival of the Oppressed* (Bookmarks).

Smith, Steve A, 1983, *Red Petrograd: Revolution in the Factories, 1917–1918* (Cambridge University Press).

Smith, S A, 2017, *Russia in Revolution: An Empire in Crisis, 1890 to 1928* (Oxford University Press).

Stone, Norman, 1983, *Europe Transformed 1878-1919* (Fontana).

Stone, Norman, 2008 [1975], *The Eastern Front 1914-1917* (Penguin).

Tooze, Adam, 2014, *The Deluge: The Great War and the Remaking of Global Order, 1916-1931* (Allen Lane).

Trotsky, Leon, 1973, 1905 (Penguin).

Trotsky, Leon, 1975, "The Lessons of October", in *The Challenge of the Left Opposition (1923-25)* (Pathfinder).

Trotsky, Leon, 2017 [1930], *History of the Russian Revolution* (Penguin).

Žižek, Slavoj (ed), 2002, *Revolution at the Gates: Selected Writings of Lenin from 1917* (Verso).